روشنفکران

خیانت به سکیولاریزم و خدمت به اخوانیزم



جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۸ اسد ۱۴۰۱ - ۳۰ جولای ۲۰۲۲

روشنفکران

خیانت به سکیولریزم و خدمت به اخوانیزم

روشنفکران افغانستان منسوب به هر قومی در جنبش مشروطه، مدت کوتاهی در زمان ظاهرشاه و به خصوص در مذبح پلچرخی میهن‌فروشان پرچم و خلق، با خون خود شط سرخی از قهرمانی‌های افسانوی را در تاریخ ما حک کرده‌اند. جز عده‌ای از جانباختگان پرافتخار مشروطه‌خواهی که گرایش رادیکال و چپ داشتند، اکثر روشنفکرانی که زیر تیغ سلاخان خلق و پرچم رفتند، متعلق به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و آزادیخواهان و میهندوستانی منفرد بودند. این تلفات چندهزاری، نه صرفا از لحاظ کمی بلکه از این نظر که شامل تقریبا تمامی رهبران و اندیشمندان جریان می‌شد، ضربتی سهمگین بر جنبش انقلابی، دموکراتیک، سکیولر و آزادیخواهانه، و خدمتی رویایی به امپریالیزم و سگ‌های رنگارنگ بنیادگرایش به شمار می‌رود. همچنین جان باختن هزاران شعله‌ای و ملیون در جنگ مقاومت و تروریزم بنیادگرایان، ضربت مضاعف دیگری بود بر جنبش انقلابی نامتشکل و پراکنده.

در اثر این شکست‌های پی‌درپی، دیری نپایید که جنگ مقاومت توسط پادوان آی‌اس‌آی و امپریالیزم امریکا مورد تجاوز قرار گرفت تا به قدرت رسیدند و طی نه سال امارت خون و خیانت خود و برادران طالبی‌شان، افغانستان غربال شد. و نیرویی وجود نداشت که بر دهان این دشمنان دموکراسی سکیولر تبری کاری حواله دارد.

یک وجه مشترک امریکا با جهادی‌ها و طالبان، دشمنی خونی با سکیولریزم بوده است. امریکا مانند هر قدرت استعماری و توسعه‌طلب می‌داند که نافذ بودن سکیولریزم در کشورهایی مانند افغانستان مانعی بر پخش زهر منازعات مذهبی، رشد فاشیزم دینی، و خرابکاری در تحقق وحدت ملی خواهد بود. امریکا بر ملتی متحد نمی‌تواند سروری کرده و باندهای فاسد جهادی، تکنوکرات و طالبی‌اش را به دلخواه خود بر آن مسلط سازد.

از کودتای ثور به این سو امریکا گلوله‌های جهادی و طالبانی را از شکم بیرون داد تا بنا بر



موسیقی و عشق و نشاط، روح و روان مردم ما از هر قوم و سمت را مسخر کرده است.
توهین و آزار بهیمانه‌ی شما طالبان علیه هنرمندان خنجری است بر پیکر مردم ما
که روزی نه چندان دور دردش با توفان خشم آنان درهم آمیخته و گلیم وحشت شما
آفریده‌های پاکستان را برخواهد چید. شما کوچک‌تر و بی‌چیزتر از آنید که جامعه
هنرمندان گرامی ما را بترسانید و ساکت سازید.

ضرورت نقشه‌های منطقه‌ای و جهانی‌اش هر یک را که کاراتر تشخیص کند، در موقع‌اش مورد استعمال قرار دهد. هر دو از بستر ارتجاع ضدسکیولریستی برخاسته و جان گرفته‌اند، واقعیتی که «اخوت اسلامی» و وابستگی آنان به امریکا را معنا، تحکیم و تداوم می‌بخشد. آیا عملکرد اینان تفاوت چشمگیری با هم داشته است؟

فرق جهادی‌ها با طالبان

در طول تاریخ، ستم و جنایت بر زن عموما ریشه در ادیان داشته است و در غیبت سکیولریزم در جوامع سنتی و پسمانده و بنیادگرازده با همان حدت و دهشت قرون وسطایی مستولی است. در افغانستان، مردانی که به هر گونه ستم و توهین و مادرفروشی تحت استبداد جهادی و طالبی تن می‌سپارند، جهت پوشاندن کمال نامردی و بی‌غیرتی و بی‌ناموسی خود دست به قتل «ناموسی» می‌زنند و طالبان و جهادی‌ها به یکسان منادی و مشوق آن اند؛ قطرات خون سادیزم ضد زن از مسامات هر جهادی و طالب می‌چکد؛ در حکومت جهادی سخت‌ترین جنایات و تضییقات را زنان ما تجربه کرده‌اند؛ حجاب حتی کودکان دختر مرعی شد؛ اعمار مدارس دینی در هنگام وزیرک خاین داکتر اعظم دادفر دوستمی شدت گرفت و نصاب تعلیمی جهادی مکاتب با لوث کم‌نظیری که به کمک یونیورستی نبراسکا ترتیب شده بود به خورد شاگردان داده می‌شد[۱]؛ ربانی بر تحصیل مختلط دختران با پسران و پوشش آنان قیودات اخوانی وضع کرد؛ روی زنان سران جهادی را ماه و خورشید ندیده است؛ هموطنان هندو و سیک ما که در افغانستان دوستی، نجابت و خجستگی خلقیات نمونه اند در معرض تباهی کامل قرار گرفتند؛ خصومت خونی با سکیولریزم و بکارگیری احکام دینی برای مرعوب و منقاد نگهداشتن مردم از ملزومات حاکمیت جهادی و طالبان بوده است؛ هر دو دین را ضم دولت دانسته و بر بیرق‌شان کلمه نقش بسته است؛ دین و دولت به معنای دو لبه شدن ساطور هر دو است، با یک لبه می‌کشند و با لبه‌ی

۱ دیده شود «پیام زن» شماره ۵۹.

دیگر هر آه و اعتراض را با تکرارهمان احکام شداد و غلاظ سرکوب و توجیه می‌کنند.

این طومار بسیار طولانیست. آن چه طی ۲٤ سال بر مردم و ما رفته است قبل از همه گویای آن است که بین اهریمنان جهادی از هر قوم و مذهب، و طالبان فرقی ماهوی وجود ندارد.



آقای اکبری ولو کمرت را اینقدر خم نی که بشکنیش فایده ندارد. طالبان خواهان تسلیمی بدون چون و چرای هموطنان غیرپشتون و غیرسنی ما اند. تنها و تنها همبستگی شریفانه و رزمنده ستمدیدگان اقوام غیرپشتون و پشتون ما است که این «ابرقدرت» عباس ستانکزی‌ای را نزد صاحبان پاکستانی شان خواهد فرستاد.

اخوانیزم طالبان و جهادی‌ها مانع افغانستان دوستی آنان بوده است. حقیقت مزدور پاکستان بودن طالبان را دنیا می‌فهمد و سر این رشته ضد ملی بودن به پدرکلان‌ها و پیشوایان پاکستانی‌شان می‌رسد[۲]. جهادی‌ها علاوه برعرضه‌ی خود به استخبارات پاکستان، امریکا، ترکیه، تاجیکستان، ایران و... حساب‌شان را با خاینان تجزیه‌طلب جدا ننموده‌اند.

۲ بنیادگرایان پاکستان که خود را پیشقراول ایجاد پاکستان می‌تراشند، دروغ است. به قول حمزه علوی نویسنده بزرگ پاکستانی: «واقعیات خلاف آن ادعاها را ثابت می‌سازند. به استثنای گروه "طلوع اسلام" غلام احمد پرویز، تمام احزاب و گروه‌های دینی به شمول جمعیت علمای هند، مجلس احرار و جماعت اسلامی به شدت با جنبش پاکستان مخالفت ورزیده و به رهبری آن که سکیولر بود ناسزا می‌گفتند. مسلم لیگ اولیه که رهبر جنبش پاکستان بود حزبی به شمار می‌رفت متشکل از کارمندان و متخصصان تحصیل‌کرده که بینش‌شان با ملایان متعصب سنخیتی نداشت، به خیال‌بافی درباره دولت اسلامی نمی‌پرداخت. جنبش مسلمانان بود تا جنبشی اسلامی.» (حمزه علوی «ظهور بنیادگرایی در پاکستان») منظور نویسنده، مسلم لیگ قبل از ایجاد پاکستان است. مسلم لیگ امروزی به خصم دموکراسی سکیولریستی، به حزبی ارتجاعی‌تر از جماعت اسلامی و امثال آن و از مولدان و صادرکنندگان اصلی طالبان، داعشی‌ها و غیره تروریست‌ها بدل شده است.

برق شمشیر تئوکراسی طالبان از دور پیداست اما استفاده از دین توسط جهادی‌ها با هفت قلم آرایش به سبک عبدالله، برنامه‌های متنوع تلویزیون‌های سرجنایتکاران و آزادی نسبی رسانه‌ها پنهان شده بود. این جاست که نقش روشنفکران نوکر احزاب جهادی برجستگی می‌یابد. واقعیت المناک این است که در چهل سال اخیر به استثنای اقلیتی از روشنفکران انقلابی، بقیه چه پرچمی و خلقی که خود را زیر پای باندهای جهادی و طالبی انداخته توبه کردند و چه کسانی که بنابر قوم‌گرایی، مذهب‌گرایی، و درزهای شخصیتی خود را به مافیای جهادی در دولت‌های کرزی و غنی فروختند، علاوه بر رشته امریکاپرستی، سکیولریزم‌ستیزی هم آنان را به یک دیگر گره زده است. هیچ کدام از اینان در لویه‌جرگه قانون اساسی علیه پیشنهاد طالبی آصف محسنی دایر بر تزیید کلمه و الله‌اکبر در بیرق زبان شور ندادند و نگفتند که چرا بیرق دوره امان‌الله یا داوود یا شبیه آنها تصویب نگردد؟

خاموشی ایده سکیولریزم و شیوع فاشیزم دینی از آن دم شروع شد و روشنفکران جهادی وظیفه تبلیغ جدایی‌ناپذیربودن دین و دولت را زیر سایه‌ی امریکا و دولت‌های پوشالی پیش بردند. زیرا امریکا (اولین کشور سکیولریستی در تاریخ) و متحدان، برای خود دموکراسی سکیولریستی را می‌پسندند و برای دولت‌های پوشالی بنیادگرایی را. سگ‌های امریکا و متحدان می‌دانستند که چنگال مافیایی‌شان از طریق بنیادگرایی و تقابل با سکیولریزم راحت‌تر و ژرف‌تر در جسم و جان مردم ما فرو خواهد رفت.



جناب عبداللطیف خان یک سوال ساده: با مولانا حمید خراسانی بر اساس تجربیات ذیقیمت خوشخانه‌ای جور آمده‌ای یا پیش‌برد خیانت تجزیه‌طلبی‌ات؟

پس تعجبی ندارد که روشنفکران جهادی به سلسله‌جنبانی لطیف پدرام، هارون معترف، صالح محمد ریگستانی، مسلم شیرزاد، و غیره به

شاه امان‌الله لجن بپاشند لیکن استخوان‌های حبیب‌الله خادم دین رسوال‌الله را به چشم مالیده بر خاک او سجده زنند. وقتی آنان از این تاریخ‌سازی و تدریس ننگین تاریخ خجالت نکشند که امان‌الله‌های سکیولر و مدافع حقوق زن به درد نمی‌خورند چون پشتون اند و بیسوادها، عصرحجری‌ها و معاش‌خواران بیگانه را باید برگزید که ضدپشتون اند، آنگاه چطور می‌توان انتظار داشت که هدف و آرزوی خود –تقسیم افغانستان– را خیانت چندجانبه قبول کنند؟ این ضدافغانستان‌ها همان قدر که به تقسیم میهن ما به فرمان اربابان خارجی تن داده‌اند، به سکیولریزم هم خیانت ورزیده‌اند که یکی از نتایج آن مماشات با داعش و رژیم‌های ایران، طالبان، عربستان و تکیه بر امپریالیزم و صهیونیزم به عنوان منجی‌شان می‌باشد. شتافتن کچک‌وار اینان در بغل آی‌اس‌آی را مقارن سقوط کابل به یاد داریم.

ارتجاع اخوانی آنان به استخوان‌کشی حبیب‌الله محدود نماند و نمی‌ماند: گویی طالبان اسلام را ربوده باشند که احمد مسعود جار زد اسلام می‌خواهد و سخنگویان و مبلغانش طوری الله‌اکبر را بی‌ربط و بی‌مناسبت تا و بالا می‌اندازند که طالبان هم می‌خندند؛ فراموش نکرده‌ایم که امرالله صالح و پیروانش در آخرین نمایشات ضدسکیولریستی‌شان چگونه با «نعره‌های تکبیر» گلوی خود را شکافته و ثابت نمودند که در استفاده از دین و اسلام‌نمایی شاگردان مستعد کرزی و مافیای غنی و عبدالله اند؛ پرویز کام‌بخش را عطامحمد به جرم «کفرگویی» تا آستانه اعدام کشاند؛ سیاف به رزاق مامون گفت «روشنفکر کسی است که قرآن را بفهمد»[3] و «استاد سیاف هم به نوبۀ خود مطرح می کند که هم امریکایی‌ها و هم خود افغان‌ها، دموکراسی را به راه افراط انداخته‌اند!»[4]، با زبانی هتاک و سخیف به «راوا» تاخت؛ به همراهی باندش در ولسی‌جرگه مانند

---

۳ مصاحبه مامون با سیاف، تلویزیون طلوع، ۵ میزان ۱۳۸۵

۴ دولتمداران مرتجع چه سیافی چه خارجی از بیم چپه شدن با وزش نسیم دموکراسی همواره بهانه می‌تراشند. به استناد داکتر مبارک علی، رهبران اسلامی پاکستان معتقد بودند که چون اکثریت پاکستانی‌ها بیسواد و از لحاظ سیاسی بی‌تجربه اند لهذا نهادهای دموکراتیک مناسب آنان نیست. ایوب خان از این فراتر رفته و ابراز داشت که دموکراسی فقط برای کشورهای دارای آب و هوای سرد مناسب است و در شرایط اقلیمی گرم مانند ما عملی نیست!

هر ملای لچک و فرومایه، ملالی جویا را تهدید، و نقشه اخراج او از مجلس را عملی و زنجیر کثافتی همزاد خودش الله‌گل مجاهد را علیه بلقیس روشن وا کرد؛ مرتبط با کرونا جفنگ گفت اما وجدان این خبرنگار دایما خدمتگزار مسعود و سیاف خشکید که حرفی زده و مچ سرجنایتکار را بگیرد؛ فرخنده را ملایان و اوباش شورای‌نظاری مثله کردند اما از عبدالله و صالح و دیگر سران باندهای جهادی حرکتی دیده نشد؛ در زمان کرزی و غنی-عبدالله بیشتر از دو دوره‌ی طالبان زنان سنگسار شده، مورد تجاوز قرار گرفته، خودکشی کرده‌اند و... و این همه از دید روشنفکران جهادی ضدسکیولریزم مطابق شریعت بوده و لذا با تایید یا سکوت آنان برگزار می‌شد. سرجانیان جهادی و طالبی دو روی یک سکه اند. هر دو با شمشیر ادغام دین با دولت و مرادف کفر دانستن سکیولریزم، بر مردم ما استبداد دینی را روا داشته‌اند. و با این هم باندهای جهادی وقیحانه می‌خواهند با استفاده از موج نارضایتی فزاینده از وحوش طالبی، به صحنه بیایند یا لااقل در «امارت» سهمی به آنان داده شود. اما از یاد می‌برند که لاشه‌های گندیده‌ای شده‌اند که مردم هر چند گرفتار بیداد سیاه طالبان، قلبا مشتاق اند دیگر ناظر زورگویی‌ها و بی‌ناموسی‌های سالانه‌ی تبهکاران جهادی در هر ۱۸ سنبله نبوده و آنان را تا پوسیدن‌شان در زندان ببینند ولو مثل حمدالله محب خاین روباه‌گونه «عذرخواهی» کنند یا نکنند. مگر این که فرد فردشان



این تجسم تیپیک پستی و خواری و اظهار عبودیت صرفاً فضل‌الله قدسی و سرور رجایی در برابر قاتل سلطانپورها و بکتاش آبتین‌ها نیست، ایندو از کلیه شاعران واواکی-انجمنی-جهادی نمایندگی می‌نمایند.

تمامی ثروت و سرمایه‌های زده‌شده از افغانستان را مال مردم ما دانسته و دوسیه‌های خیانت‌ها، جنایت‌ها و فساد بیکران خود را رک و بی کم و کاست در برابر مردم بگشایند.

تحریف و تخطئه سکیولریزم

در دوره‌ای از تاریخ اروپا فئودالیزم (شاهان) و کلیسا (کشیشان) که خود را مظهر و آیت خدا در روی زمین می‌پنداشتند، جسم و روح مردم را در قبضه داشته و ستمکاری و استثمار فجیع از تولد تا مرگ و پس از مرگ بر آنان اعمال می‌داشتند، اوامر و نواهی آنان مطلقا باید اطاعت می‌شد و سزای اعتراض و سرپیچی از آنها بیرحمانه ترین مجازات‌ها بود. هم‌زمان با اعتراض مارتین لوتر علیه عیش‌ونوش و تجمل‌پرستی کلیسای کاتولیک، در اوایل قرن ۱٦ دهقانان آلمان به رهبری توماس مونتسر قاطعانه‌تر بر ضد فساد و ستم دربار، زمینداران و کلیسا به قیام برخاستند.



آقای احمد مسعود تا راهت را با کاکاهای تبهکار، قاچاقچی و فاسدت و با پدرت جدا نکنی، از نظر مردم هشیار، تیزبین و مجروح‌شده‌ی ما به دست جنایت‌پیشگان جهادی، چیزی نیستی جز یک راهرو و فرزند خلف آنان.

جنگ مونتسر به پیروزی نرسید اما عصر روشنگری به خصوص روشنگران فرانسه و پیدایش سرمایه‌داری که باید فئودالیزم را به زباله‌دان تاریخ می‌فرستاد سرانجام به انقلاب کبیر فرانسه منجر گردید، انقلابی که در همان آغاز به کلیسا و سلطنت و روحانیون که از ثروت بیکران می‌ترکیدند هجوم برد، امتیازات و دارایی‌های آنها را ملغا و ملی و هزاران کشیش را تبعید و اعدام کرد. چارلز اول پادشاه انگلیس گفته بود دین همانست که رعایا را مطیع نگه می‌دارد. مردم انقلابی فرانسه گردن این دین و متولیانش را شکستند.

اگر چه سکیولریزم به مفهوم امروزی‌اش در قرن ۱۸ در انگلستان پدید آمد اما ریشه‌های آن به قرن‌ها پیش و منجمله به روشنگران شرق بر می‌گردد. نابغه ایرانی ابن‌مقفع در قرن ۸ میلادی اعلام داشت که شریعت وسیله‌ای در دست شاهان خواهد بود تا مردم ناآگاه را تحت تاثیر قرار دهند. بعد از او دانشمندان و متفکران بزرگ مانند الراوندی، ابوبکرالرازی، و ابوالعلاالمعری به ترتیب در قرن نهم، دهم و دوازدهم با قبول مرارت‌های جانفرسا، بر اندیشه‌ی ابن‌مقفع پای فشردند. ابن‌رشد اندیشمند نامدار مراکش (قرن ۱۲ میلادی) اظهار داشت که مسایل عقیدتی باید بر مبنای برهان و گواه استوار باشد. این کلام داهیانه همچو تیری در چشم انحصارگران آزادی عقیده و تفکر می‌خلید.[۵]

عروج مخالفت با روحانیت پیش‌درآمد سکیولریزم بود که سرانجام مولفه‌ای از تمدن غرب گردید و به تدریج تقریبا سراسر دنیا را درنوردیده و شکل داد. اما راه چیرگی سکیولریزم بر تئوکراسی هموار و صاف نبوده و هنوز هم در قرن بیست‌ویکم رژیم‌ها و نیروهای مذهبی زیادی وجود

۵ در تاریخ اسلام شاهانی هم تیر شده که طرفدار جدایی سیاست از دین بوده‌اند. مثل جهانگیر، شاه جهان و اکبر، شاهان مغلی هند. اکبر ملقب به کبیر که از ۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ امپراتور بود، سیاست خود را با کنترول روحانیون و بدون دخالت دین به پیش می‌برد. روحانیون را در حفظ اعتقادات‌شان مخیر می‌دانست اما آنان را از دخالت امور دولت و مخالفت با سیاست‌هایش برحذر می‌داشت. در مسایل مهم با روشنفکران مشورت می‌کرد و در شهرهای بزرگ امپراتوری افراد صادق و آزاداندیش را می‌گماشت تا بر کار قاضیان، مفتیان و سرداران نظارت داشته باشند. او از اختلاف‌های دینی و فرقه‌ای و تقسیم اهالی به هندو و مسلمان منزجر بود؛ هندوان شایسته و کاردان را در مقامات عالی تعیین می‌کرد و چندین زن هندو را به همسری گرفت.

دارند که آن را «کفر» و «دین‌زدایی» و «جنگ با دین» می‌نامند تا با این گونه تحریف و تخطئه‌ها مردم در جهل نگهداشته شده را از آن برمانند. در افغانستان طبعا به تناسب عقب‌ماندگی‌اش و تسلط دولت‌های ضدمردمی خاصه در بیش از ۴۰ سال اخیر سخن گفتن از سکیولریزم یکی از «محرمات» حساب شده است. در این میان نقش روشنفکران جهادی، مزورانه‌تر بوده است. عده‌ای از این خودفروختگان از سر اعتقاد و عده‌ای بیشتر بر سبیل مسلمان‌نمایی «داغ‌تر از آش» و چاپلوسی به دولت، توبره مخالفت‌شان با سکیولریزم را پر و خالی می‌کنند.

سکیولریزم درمان همه دردها نیست اما دست ملا و مولوی و هر نهاد و فردی را که بخواهد از دین و مذهب در امور سیاسی و قضا و معارف استفاده برد، قطع می‌کند.

بنیادگرایان که می‌پندارند با استیلای سکیولریزم هستی طفیلی‌شان زیر سوال می‌رود، با توسل به هر حیله‌ای می‌کوشند سکیولریزم را مساوی به الغای دین تبلیغ کرده و جنگ دین و غیردین را تدارک ببینند. این مخصوصا در جوامعی -از جمله افغانستان- رایج است که جنبش روشنفکری آنها از بار سکیولریستی اندکی بهره‌مند بوده و به درس‌هایی بی‌نهایت مهم تاریخی در زمینه، اهمیت درخوری قایل نشده‌اند. در ایران داکتر مصدق هم سفارت امریکا با پخش وسیع شبنامه‌هایی با رنگ سرخ و با این پیام که «حزب توده» تصمیم به کشتار ملایان دارد، خواست بین مردم علیه ملیون و چپ‌های سکیولر سوءظن ایجاد کند.

در افغانستان صد سال پسین (غیر از امان‌الله)، کلیه دولت‌ها و سرکردگان آنها بدون استفاده از دین و مذهب در سیاست، زندگی نداشته‌اند و حتا از مطرح شدن سرسری و تفننی جدایی دین و دولت به تب‌لرزه مرگ می‌افتادند. از همین‌رو عجیب نبود که وقتی کابینه کرزی و غنی-عبدالله و طالبان مافیای نزدیک سر و سامانی می‌گرفت، دستجمعی به طرف حج رو می کردند تا پیشوند «الحاج» به نام‌های آنان اضافه و حربه و ابزار استفاده رذیلانه‌ی‌شان از دین گلپوش گردد. هر وقت این ابزار از دست شرفباختگان مزبور گرفته شود حیات سیاسی آنان خود به خود

زوال می‌یابد.

جی‌ایم سید از رهبران اولیه‌ی مسلم لیگ راجع به نکته‌ی یادشده نوشته است:

«هدف عمده این ادعا که دین و سیاست انفکاک‌ناپذیر اند، اینست که در کشوری مسلمان باید یک یا عده‌ای مستبد حکومت کند که به گواهی تاریخ یکچنین حکومتی شدیدا سرکوبگر و استثمارگر یعنی فاشیست می‌باشد.... در روحانیت، غیر از استثمار توده‌ها چیز مفیدی برای شیوه‌ی زندگانی مدرن وجود ندارد. علاوتا دین برای انسان به وجود آمده است و نه برعکس. پس در دنیای کنونی که روحانیون غیر از استثمار توده‌ها کاری ندارند و به علت دگرگونی مقتضیات زندگی، موضوعیت قوانین دینی از بین می‌رود و آنچه که در جامعه معمولا مهم انگاشته می‌شد بی‌اهمیت می‌گردد. ولی تا زمانی که دین با دولت یکی باشد، این امر ممکن نیست.... تحلیل دقیق وضع نیاز زمان است. توده‌های مسلمان پاکستان باید بیدار شوند که چرا سایر کشورهای مسلمان با ملا گرایی وداع کرده‌اند و تنها در پاکستان فریاد نظام اسلامی سر داده می‌شود؟.... عوام از فهم تاریخ به نام اسلام دور نگهداشته می‌شوند در حالی که با اندک درکی از تاریخ می‌توانستند دریابند که دین و سیاست با هم جور نمی‌آیند.»[۶]

از دید جمشید نواز نایاب پژوهشگر پاکستانی:

«تحت شرایط سکیولریزم هم مسلمان باقی می‌مانیم اگر چنین بخواهیم. هیچ کس قادر نخواهد بود مسلمانی ما را از ما بگیرد. سکیولریزم اما با سپردن حاکمیت به مردم، دموکراسی را تحکیم می‌بخشد؛ حاکمان افسارگسیخته ما را افسار خواهد زد، انرژی محدودشده‌ی ما را در کلیه عرصه‌های زندگی آزاد کرده و ما را به سوی نوگرایی‌ای همه‌جانبه رهنمون خواهد بود. آزادی اندیشه و بیان،

۶ جی‌ایم سید «تصور من از دین»، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

روسوها، مارکس‌ها، استوارت میل‌ها، گالیله‌ها، نیوتن‌ها، داروین‌ها، انشتین‌ها و راسل‌های خود ما را به ما ارزانی خواهد کرد.»

و در باره تناقض بین حرف و عمل معاندان سکیولریزم:

«شگفتا، حاکم مطلق ما خداست اما مالیات‌دهی، معاشات، تجارت خارجی و داخلی، قوانین صنعتی و خلاصه تمام سیستم اقتصادی ما توسط انسان‌ها تنظیم می‌شود؛ حاکم مطلق ما خداست، اما نظام سیاسی و ساختار دولتی ما توسط انسان‌های اتفاقا خودخواه و ناباب تعیین می‌شود؛ حاکم مطلق ما خداست اما دهه‌هاست که زیر یوغ حکومت نظامی و دیکتاتورها رنج می‌بریم. پارلمان توسط انسان‌ها تشکیل و بعد منحل می‌شوند. این‌ها همه توسط انسان‌هایی بی احساس بر ما تحمیل می‌گردد و تنها انسان‌ها از شر آنان ما را نجات داده می‌توانند چون خدا آنان را بر ما نه‌گماشت که بعد معزول کند. به یک کلام خدا حاکم مطلق است ولی ما تحت فرمان انسان نفس می‌کشیم یا بهتر است بگوییم عذاب می‌کشیم... حقوق بشر مندرج در منشور ملل‌متحد و شریعت اسلامی با هم متضادند، پس چرا پاکستان بزرگ‌ترین کشور اسلامی عضو ملل‌متحد می‌باشد و چرا دولت ما در مورد کشمیر و فلسطین اشغال‌شده دست به دامن «حقوق بشر» می‌شود؟» جمشید نواز ناباب «ریاکاری به نام خدا» (فرنتیرپست، ۲۲ فبروری ۱۹۹۸).

سکیولریزم اگر با «دین‌زدایی» قرابتی می‌داشت، بعد از غلبه یافتن در غرب باید مسیحیت از آنجا رخت برمی‌بست؛ جنبش سکیولریستی ترکیه که از اشتیاق و اصرار فزاینده روشنفکران و بخش‌های وسیع مردم برای ورود به مدرنیزم نیرو می‌گرفت اگر سر «جنگ با دین» می‌داشت، اتاترک که در ۱۹۲٤ امپراتوری خلافتی عثمانی را برانداخت و جمهوری دموکراتیک سکیولر ترکیه را اعلام و درج قانون اساسی نمود، به تصفیه و انحلال سرتاسری ملا و مولوی در ترکیه دست می‌زد؛ قرآن را به ترکی ترجمه کرد تا ضرورت دانستن عربی برای فهم آن از بین برود؛

وزارت امور دینی، همزیستی فرقه‌های مختلف اسلامی را متحقق ساخت. قانون در ترکیه حافظ آزادی دین و عقیده و بازدارنده‌ی تبعیض دینی می‌باشد. اتاترک با وجود وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی و فئودال‌ها، با بنیاد نهادن دولتی سکیولریستی راه پیشرفت سرزمین‌اش را گشود. ترکیه کماکان هویت اسلامی‌اش را دارد، اما یک قرن تثبیت سکیولریزم و پیشرفت صنعتی، دل و دماغ اکثریت جمعیت ۸۵ میلیونی‌اش را طوری تسخیر کرده که کوشش‌های اردوغان (آذان دادن‌ها، رابطه با گلبدین و سایر تروریست‌ها، نزدیک شدن با ارتجاع کرزی و غنی و...) برای احیای خلافت عثمانی جایی را نخواهد گرفت. مردم ترکیه به علت خرابی وضع اقتصادی، اعمال سیاست‌های فاشیستی علیه مردم کرد و فساد اردوغان که قصری هزار اتاقی برای خود و خاندانش آباد کرده است[۷]، او و حزب‌اش را از قدرت به زیر کشیدنی اند.



آقای یون «بیعت» تو و عمر زاخیلوال به طالبان و مولانا فضل‌الرحمن قصه عشقِ گل و بلبل و پیوستن فرزندان یتیم و فراق‌دیده به مادرشان است.

از راکت‌پران منحرف می‌توانی تیزاب‌پاشی بر زنان، قتل صدها آزادی‌خواه و هرچه بیش‌تر هارشدن مقابل هم‌وطنان غیرپشتون ما را یاد بگیری، فقط مواظب باش که عادت‌های دوران لیسه حربی شوونزی او در خودت هم سرایت نکند.

۷ راجع به فساد اردوغان سایت «حزب همبستگی افغانستان» دیده شود.

لیسیدن خنجر ارتجاع و لجن‌پاشی به امان‌الله

از گنجینه سترگ روشنگران دوران تلالیی مسلمانان، اروپاییان در رشد علم و فرهنگ بهره برده و با شکستن زنجیر جهل و بردگی فکری هزار ساله‌ی کلیسا بر زندگی و جامعه، سکیولریزم را بنا نهادند. جوامع شرقی برعکس به سکیولریزم نگرویده و در خواب خرگوشی‌ای فرو رفتند که حکام مدام مبتلا به درد شکم و زیر شکم، آن را سخت به نفع تداوم جباریت خود دیدند و تا امروز با پشتیبانی ولی‌نعمتان خارجی‌شان اجازه نمی‌دهند مردم از آن خواب و خمار و خلسه عرفانی چندین قرنه بیدار شده و قد برافرازند. مردم ما در جهنم عقب‌ماندگی تاریخی می‌سوزند؛ هیچ‌گاه ساطور استبداد دینی و مذهبی را از سر خود دور ندیده‌اند و طیف وسیعی از روشنفکران افغانستان (به استثنای اقلیتی از آنان) هم شکاف سیاه بوسیدن این ساطور خونین را بر پیشانی دارند.

ما ماهیت ارتجاعی واصف باختری، کاظم کاظمی، لطیف پدرام و خیلی دیگر از شاعران و نویسندگان سرکاری را برملا نموده‌ایم. در اینجا نگاهی بیندازیم به شاهرگ بنیادگرایی (قومپرستی و دشمنی با سکیولریزم) آنان در تقدیس از یک لکه ننگ تاریخ: در سنبله ۱۳۹۵ انبوه روشنفکران جهادی مراسم تدفین استخوان‌های حبیب‌الله کلکانی و یارانش را به جا آوردند تا از حبیب‌الله شخصیت بسازند و به شاه امان‌الله لعن و نفرین نثار نمایند. ولی همان طوری که هیچ کوشش برای توقف چرخ پیشرونده‌ی تاریخ فرجام کامیاب نداشته است، لومپن‌ها هم هرگز قادر نخواهند بود که جایگاه تاریخا معین این دو را تغییر دهند اما بدون تردید بار خیانت قوم‌پرستان ضدپشتون را سنگین‌تر می‌کند.

فاشیست‌های غیرپشتون با پشتوانه‌ی ۲۴ سال خون و خیانت، بیش‌تر از آن وقیح اند که شرم و سرافکندگی و کلماتی از این نوع را شناخته و جواب دهند که با قبرکنی، مردم را با کدام تاریخ و درس‌هایش مجهز خواهند کرد، تاریخ مبارزه بشر برای ترقی و مدرنیته و نوجویی و ضرورت

حیاتی آن در افغانستان یا واپس‌گرایی و تحجر و رجعت به قرون وسطی که خادم دین در دل می‌پروراند یا حالا طالبان؟

ادعای روشنفکر مبارز ضد هر گونه استبداد و استثمار بودن، بدون تعهد راسخ به اصل جدایی دین از سیاست، ادعای حقه‌بازانه‌ای بیش نخواهد بود.

باری، امیر صاحب رهزن و خادم دین را به یاد بیاوریم که فرمود:

«ترک ستر (کشف حجاب) را که شاه قبلی حکم کرده بود مسترد کردم. برآمدن زنان و دختــران بالغه را بدون اجازه ولی‌شــان و مکتب مســتورات را موقوف کردم... و حکم شــد ملا عبدالله که در راه ســربازی دین مقتول شــده بود باید مرقدش آباد شــود، امر معروف و نهی از منکر را که شاه مانع شده بود رواج دادم. مردان لنگی به سر کنند؛ لباس محلی بپوشند و ریش‌شان را نتراشند.»

حالا یونس قانونی، لطیف پدرام، رزاق مامون، محی‌الدین مهدی، احمد مسعود، صلاح‌الدین و بقیه رعایای «عیار خراسانی» باید جواب دهند: شما که نه علیه جنایت‌کاران سرمایه دار-فئودال پشتون بلکه کل این قوم کینه می‌ورزید، فرق‌تان با طالبان چیست؟ خادم دین شما غیر از بیسوادی و سابقه قطاع‌الطریقی چه چیزی از طالبان خادم دین در مورد زنان، تحصیل، ریش‌وپشم و پوشش مردان کم می‌آورد که در حسرت نبودش بی‌تابی می‌کنید؟ شما با فاشیزم تاجیکی که قوم پشتون را به باد تحقیر و تمسخر می‌گیرد چه فرقی دارید با اسماعیل یون، ستار سعادت، شفیع اعظم، فیض محمد زلاند، خیرالله شینواری، انورالحق احدی یا پشتونیزم هار یونس خالص که قوم پشتون را «سردار» اقوام گفت؟

شما بر پایه برتری‌طلبی قومی به پمپ کردن آدمی دل کوچک‌تان را هوا می‌دهید که هیچ نقطه سفیدی در ارزش تیره تاریخی‌اش نمی‌توان یافت درست مثل ملا عمر و ملا هبت‌الله، با این تفاوت که آفرینندگان امپریالیست و شوربازاری «عیار خراسانی» شما موجودیت عینی داشت ولی خادمان دین طالبان همیشه غایب بوده و غایب خواهند ماند.

فصل مشترک دیگری که روشنفکران ضدسکیولریزم را برادری اسلامی می‌بخشد، عویدن به امان‌الله برای تحبیب ارتجاع قیادی و ولایت فقیه می‌باشد. سوای اشتباهاتش امان‌الله به متمدن شدن کشور عشق داشت و متبارزترین وجه تمایز او با کلیه کسانی که بعدا به قدرت رسیدند، افروختن شمع جدایی دین از دولت است که بدبختانه هیچ کدام نه جرئت کردند و نه خواستند آن را فروزان نگهدارند. برعکس، وحوش بنیادگرا و روشنفکران‌شان از قبیل مامون، پدرام، غفران بدخشانی و همپالگان تا جان در تن و فحاشی در چنته دارند علیه امان‌الله شاه به زبان رانده و در دیدن سکیولریزم او -این یکی از ارزش‌مندترین نقاط قوت تاریخ ما- فلج مادرزاد می‌شوند زیرا اقتضای وابستگی به جانیان جهادی و واواک چنین است. رزاق مامون پاچه‌ی امان‌الله خان را چسبیده و از «ویلایش در روم»، «فروشنده و دزد جواهرات ارگ»، «زن‌باره‌گی»، عادت به «کاباره‌رو» رفتن، «فرار با لباس زنانه» و... را به نقل از کتاب خودش «شب‌های روم» و منابع جعلی دیگر می‌آرد تا او را در سطح یک «رهبر جهادی» مسخ نماید. رسول سیاف گفته که امان‌الله، قاضی عبدالرحمن را که قرآنی در دست داشت در ارگ به لگد زد و بعد امر به کشتن‌اش داد! البته «استادِ» لچک «بند و واز»[8] ذکر منبع نیست.

تجانس حمله مامون، سیاف و اسماعیل و... به امان‌الله و آرایش نفرت‌انگیز حبیب‌الله کلکانی، از برادری جهادی استوار بر دشمنی با دموکراسی سکیولریستی یعنی همان خواست امریکا آب می‌خورد که در کشور تحت سلطه‌اش استقرار حکومتی ملی، دموکرات و سکیولر را بر نمی‌تابد و بنا بر منطق چرچیلی[9] اقلیت خاین طالبی و جهادی‌اش، لنگی‌زن و نکتایی‌پوش را باید در جیب داشته باشد تا به مجرد اوج‌گیری جنبش سکیولریستی آنان را به میدان آورد.

---

۸ «من پروای هیچ چیز را ندارم... بند و واز هیچ چیز نیستم که مردم در رابطه با من چه میگن چه نمیگن. من به خاطر خدا کار کردم و...» («پیام زن» شماره ۶۶ و ۶۷).

۹ اوریانا فالاچی از چرچیل پرسید، شما برای ایجاد یک دولت دست‌نشانده به آن سوی اقیانوس هند می‌روید اما این کار را نمی‌توانید در بیخ گوش‌تان در آیرلند که سال‌هاست با شما می‌جنگد، انجام دهید؟ چرچیل پاسخ داد: برای انجام این کار به دو ابزار مهم -اکثریت نادان و اقلیت خاین- احتیاج هست که آنها را در آیرلند نداریم.

این که ملجا احمدشاه مسعود و اکنون پسرش و به طور کلی جمعیت اسلامی، شورای نظار و... «سیا» بود و می‌باشد حتا برای گاو و گوسفند افغانستان رازی هویداست. مامون و شرکا که دیدند تقلا برای خیره نمودن و قبح‌زدایی از پیوند ناف «مقاومت» احمد مسعود با «سیا» ممکن نیست، کار را آسان کرده و اصلا وابستگی به یک قدرت خارجی را جزء لاینفک هر مقاومت ضدطالبی می‌شمارند. و در عین‌حال نسل «جوان» به اصطلاح «مقاومت ملی» احمد مسعود را در مقابل تیکه‌داران مسن جمعیتی و شورای نظار می‌گذارند تا به مردم مژده دهند که در «مقاومت ملی» عاملان بیست و چهار سال خون و خیانت تشریف ندارند و بناءً به سوی‌اش بشتابید!



تبلیغات رزاق مامون بر ضد شاه امان‌الله فرقی با شایعه‌پراکنی انگلیسی، ملایان شوربازاری و اراکین سقوی ندارند جز این که شایعات انگلیس و نوکرانش با تجزیه‌طلبی همراه نبود ولی رزاق مامون و شرکا اتهامات کوچه‌گی خود را علیه امان‌الله با خیانت تجزیه‌طلبی می‌آمیزند.

ولی مامون‌ها از یاد برده‌اند که دیگر این تردستی‌ها کارگر نیستند.

در ارزیابی و مبارزه با رخدادها و جلوگیری از تکرار آنها، وجود و عدم‌وجود عده‌ای از مرتکبان تبهکاری‌ها و غداری‌ها اساسی نیست. اساسی نقد و طرد بنیادهای فکری آنچه اتفاق افتیده، می‌باشد: چهار سال حمام خون و بدمستی، زاده‌ی تفکر و بینش احمدشاه مسعود، علی مزاری، رسول سیاف، ربانی و چند مکمِل مرده و زنده اینان است که ارکان اصلی‌اش عبارت بودند از استیلای شریعت، تکفیر جدایی دین از سیاست، دموکراسی و هر ایده‌ای که بوی ترقی و عدالت‌جویی بدهد، ریسمانی که خادم دین رسول الله، ملایان مامور انگلیس به رهبری ملا عبدالله لنگ، طالبان، داعش، تروریست‌های احزاب جهادی و روشنفکران آنها را در آخور

امریکا، ایران، پاکستان، عرب و ترکیه وصل می‌کند.

لذا، بریدن از این جریان که صد سال کشور را در دهان امپریالیزم و سگ‌هایش نگهداشته و مانع بهروزی‌اش گردیده است، با بودونبود شماری از گردانندگانش عملی شدنی نیست؛ پیکار قاطعانه و ریشه‌ای علیه تفکر مزبور و متولیان دیروز و امروزاش، راه عبور از آن لجنزار خواهد بود. و الا احمد مسعودِ ضد سکیولریزم و نظایرش با ادعای ضدطالبان بودن، به مثابه نقابدارانی عمل خواهند کرد که سوار بر موج نفرت عامه از «امارت اسلامی»، ام‌الفاسدان تبهکار جهادی را مجددا بر گرده‌های مردم ستم‌کشیده ما بنشانند. خیانتی که امریکا و متحدان یا با تغییر اوضاع، روسیه، چین، ایران و هند مایل به اجرایش خواهند بود.

سکیولریزم به آزادی ادیان، وجدان، مذاهب، ایدئولوژی‌ها و عدم دخالت دین در امور تعلیم و تربیه، قضا و عدالت معتقد است و دست و پای بنیادگرایان را در تعمیم سودجویی از دین می‌بندد.

انتی‌سکیولریزم در ادبیات

سایه‌ی دشمنی با سکیولریزم در ادبیات نیز آشکار است. خلیل‌الله خلیلی مغز و مشاور خادم دین رسول‌الله، شاعرباشی دربار ظاهرشاه و دربار پرچرک و خون ربانی، دلداده‌ی محمدرضا شاه و روح‌الله خمینی[۱۰]، ماه و ستاره‌ی قلندر واصف باختری و قوم‌پرستان تجزیه‌طلب غیرپشتون، «قیمتی دُر لفظ دری» را بی‌محابا به پای خوکان ریخت:

شو ضیاءالحق چراغ آرزوی مسلمین
شو علمدار مسلمان، شو مهین سرباز دین

---

۱۰ «پیام زن» شماره ۶۶و۶۷ دیده شود.

جانشین شیر یزدان شو در خیبرگشا
در مقام خالدی میدان محشر آفرین
مسند محمود غازی، شهسوار بت‌شکن
آن که می‌لرزد از وی هند تا دریای چین
پای‌مال لشکر این بی‌خدایان تا به کی
ای تو محمود بزرگ بت‌شکن را جاگزین

نظمی بی‌مایه‌تر، مبتذل‌تر و در عینحال فاشیستی‌تر از این هم از «استاد»، ورد زبان برادران جمعیتی و شورای نظاری و مشاطه‌گران‌شان می‌شود زیرا نصب‌العین آنان را در خود مضمر دارد و علاوتا مگر احمد مسعود و سخنگویانش، صالح محمد ریگستانی، هارون معترف، حفیظ منصور، حاجی الماس، عاصم، عطامحمد و... فرهنگ و ذوق بهتری دارند که از این پیام و نظر مشاور خادم دینان لذت نبرده و از نشاندن وی بر فرق سرشان بشرمند؟ خیر، نمی‌شرمند. از این هرزه‌تر و بند تنبانی‌تر تولیدات، از آنجایی که حامل خط سرخ ایدیولوژی آنان (انتی‌سکیولریزم و قومپرستی) می‌باشند، آنها را تکریم و تقدیس می کنند.

جالب است که «تئوریسین» بقایای مفلوک تسلیم‌طلبان پرچمی داکتر عبدالله نایبی نیز با کتمان زبونی خلیل‌الله خلیلی، همراه جنایت‌پیشگان می‌شود:

«خلیلی توانِ ایستادن در برابر آن همه گزند و آزار (کدام گزند و آزار آقا؟) را نداشت. ناگزیر راه کابینه و دربار را در پیش گرفت.»

خیر، «ناگزیر» نبود. فقط ضعیف‌النفسی و عشق به مکنت و مقام موجب می‌شود که فردی «راه کابینه و دربار» سقوی، ظاهرشاهی یا مافیای کرزی و غنی و عبدالله را در پیش گیرد و بعد هم سقوط را تا آخر رفته و مانند خلیلی هم‌دم شاه ساواکی و خمینی جلاد گردد. اگر او کمی حیا به خرج می‌داد، پس از آن همه سازش‌ها، لااقل به آرمیدن زیرپای ربانی آدمکش تن نمی‌داد. این توجیه «نازک‌خیالانه» نایبی، برائت نامه‌ای خفتبار است برای تسلیم‌طلبی و ارتداد تمام پرچمی‌ها و خلقی‌های جهادی یا طالبی‌شده، اعظم دادفرها، سیما سمرها، رنگین سپنتاها،

سمیع حامدها، واصف باختری‌ها، منیژه باختری‌ها، رهنورد زریاب‌ها، حمزه واعظی ها، فاروق فارانی‌ها، مجیب مهردادها و هم‌قطاران حقیرتر از خودشان.

عبدالله نایبی‌ها حق دارند برای بی‌اهمیت وانمودن خیانت به مردم و وطن استاد خلیلی‌ها به هر نحوی، بر داغ خیانت تاریخی قوم‌گرایی کثیف خودشان با فاشیست‌های غیرپشتون به قومندانی احمدشاه مسعود و رفقای خلقی با گلبدین، طالبان و سایر فاشیست‌های پشتون‌تبار، چونه‌پاشی کرده و در محکمه تاریخ خونسردانه بگویند «در برابر آن همه گزند و آزار»، «ناگزیر» بودند خود را به اخوان و «سیا» و ع و غ بفروشند!

شاعر «مرحله تکاملی انقلاب» ادامه می‌دهد:

> «سخن از مردیست که بیشتر از هر شاعر دیگر آن برهه زمان شیفته شوریده‌حال وطنش بود.»

و تجلی خیره‌کننده‌ی «شیفتگی» و «شوریده‌حالی» استاد را به طور حتم در این سطوراش کشف کرده:

> شـو ضیاءالحق چراغ آرزوی مسـلمین / علمدار مسلمان شـو مهین سرباز دین /
> پایمال لشکر این بی خدایان تا به کی / ای تومحمود بزرگ بت‌شکن را جاگزین

«تئوریسن» ناپشیمان از میهن‌فروشی افسوس می‌خورد که خلیلی چرا عشق دوران مشعشع «مرحله تکاملی» را به عشق در رکاب ربانی «آی‌اس‌آی»یی ترجیح نداد:

> «دریغا که واپسـین سـال‌های زنده‌گی خلیلـی در دیاران بیگانه گذشـتند. او بر دریافت‌هـا و برداشـت‌های قدیمش پافشـاری کرد و نخواسـت -یا نتوانسـت- گسستِ ناگزیرِ تاریخ را با ظهور نیروهای نوینِ وابستهٔ آن درک کند.»

اما توضیح نمی‌دهد که شاعر درباری و اخوانی چرا باید فرمانبری از «کی‌جی‌بی» و پوشالیان را افتخار می‌شمرد و نه از «آی‌اس‌آی» را؟ اولی چه مزه‌ای داشت که دومی از آن عاری بود؟

شعر «حرامیان!» به جنایتکاران و پادوان روشنفکر شان











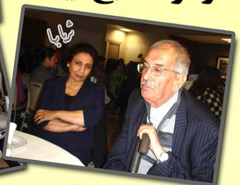

حرامیـان!

خدایِگانتان حرامیانند
و خودِتان ، زاده گانِ حرامیان
و درچنته تان بجز اعدام و کشتار هیچ نیست:
تا هستید و بمانید در سفرهِ مان بجز مرگ هیچ نیست!
تُف کرده اید به انسانیت
و شرف داده اید به حیوانیت
آفریده گانِ نابودی اید
و آفرینش خَجل از زاده شدنتان
حرامیانید و حُرمت انسان ازَ بین بُرده گان:
دریغا، درد که همشکل گانتانیم
– شرمنده از ظاهرِ همشکَلی!
ایکاش میتوانستیم – حتا – به حیوان بمانیم
– تا به شما!

م. ایل بیگی



















اگر عبدالله نایبی با فاشیزم ضدپشتونی، خادم دین رسول‌الله بازی و ارتجاع ضدسکیولریستی نمی‌ساخت و از خمیره‌ای متفاوت با سلیمان لایق، اسدالله حبیب، پژوهان گردانی و غیره شاعران چسبیده به «کی‌جی‌بی»، «واواک» یا «سیا» برخوردار می‌بود باید خلیلی، واصف باختری، فرید مزدک، پروفیسر رسول رهین و... را افشاء می‌نمود که از جعل تاریخ و «عیار» و «مرد» و «رابن‌هود» نامیدن یک عامل انگلیس حذر نموده و با تبارز مرض ضدپشتونی، داغ ننگ کلان‌تری را بر تارک میهن‌فروشی جهادی خود نه‌افزایند. «رها در باد»[11] مقصود بررسی کتاب نیست صرفا اشاره می‌نماییم که وقتی کتابی زیرنظر واواکی شهره‌ای مثل کاظم کاظمی نوشته شود و از سوی واواکی‌های خرد و کلان شورای نظاری به صورت هیستریک جار زده شود، چه متاعی خواهد بود؟ این که نویسنده در هیئت یک نارسسیست بیمار خود را الهه فتان زیبایی قرن ۲۰ و ۲۱ در مرکز توجه جوان و پیر حزب پرچم تصویر می‌نماید زیاد ایرادی ندارد چون داستانی در سطح پاورقی‌های مبتذل عشقی مجلات درباری ایران محمدرضا شاه باید از این چاشنی‌ها تهی نباشد، اما در جایی ببرک کارمل را هم در زمره عشاق ملنگ‌شده‌اش قلم‌داد می‌کند که:

> **«کارمل گفت: تو می‌دانی چقدر جذاب و جالب استی! همین شور تو، همین صداقت تو پسرها را مجذوب و دخترها را حسود می‌کند. تو یک پارچه‌ی آتش استی، که مرا می‌سوزانی!»**

باید انسان جلو تهوع‌اش را بگیرد. ببرک کارمل، رهبر حزبی میهن‌فروش، عضو کی‌جی‌بی و قاتل صدها انقلابی و به قول واسیلی متروخین در «کی‌جی‌بی در افغانستان»، فاقد اعتماد به نفس بود و خودش را یکی از رجال بزرگ جهانی و پر اهمیت‌تر از کاسترو می‌دانست! معذلک بچه فلم پشاوری یا کابلی درجه سه ساختن از او کار تنها جنون‌زدگان ضدبرابری طلبی، ضددموکراسی و

---

۱۱ این کتاب چند بار تجدید چاپ شده (یکی هم توسط بنیاد مسعود) و تا طاعون شورای نظار، جمعیت اسلامی و... در افق سیاسی کشور مرئی است، به صد چاپ خواهد رسید. در شماره ۷۱ «پیام زن» نیز به کتاب اشاره‌ای رفته است.

ضدسکیولریستی ملهم از تعلیمات و تزریقات «سیا»، «واواک» و «آی‌اس‌آی»[۱۲] است که وقتی به افلاس حقیقت‌گویی می‌غلتند، توسل به بستن افترائات و دروغ‌بافی‌های اخلاقی به حریف را کارساز تشخیص می‌دهند. اگر ناصحان نویسنده مرتجعانی از رگ و پی جهادی و واواکی نمی‌بودند باید به او می‌فهماندند که از سیاه‌نمایی هرزه‌ی ببرک کارمل بگذر چون فرار از هزاران دلداده‌ی خراب و تراب پرچمی و خلقی ولی غنودن در آغوش شورای نظار وحشی، متجاوز و بی‌اخلاق‌تر از هر پرچمی بداخلاق و در آخر از طریق «سیا» و «آی‌اس‌آی» به سمت قبله امریکا کوچیدن، هر چیزت را در «باد» نی که در نجاست و بی‌آبرویی «رها» می‌کند.


فاطمه گیلانی: زنان افغانستان خواهان به‌رسمیت شناختن حکومت طالبان هستند

خبرگزاری افق • مارس 12, 2022

فاطمه گیلانی، عضو هیات مذاکره کننده حکومت پیشین در نشست آنتالیا می‌گوید که زنان افغانستان بدون هیچ‌گونه دید تبعیضی و نژادی خواهان به‌رسمیت شناختن حکومت کنونی افغانستان (طالبان) هستند.

زنان مبارز ما باید از این دزد سره میاشت، زنی مشکوک و خودنما با رگه‌های طالبی، گلبدینی و افغان‌ملتی دوری جسته، به قیافه‌گیری‌های ریاکارانه‌ی او بهایی نداده و منزوی و رسوایش سازند.

روزگاری شعرهای اسماعیل خویی زینت‌افزای «پیام زن» بود. اما بعد از شعر گفتن‌اش به لطیف پدرام بدنام و جمعیتی، موضوع را وسیعا افشا نموده و دیگر شعری از وی نیاوردیم. لیکن این موجب نشد که از مرثیه «آن سوی دیوار» شفیعی کدکنی که از موضع خوشایند رژیم جنایت، در مرگ خویی نوشت خرسند شویم. شکی نیست که هیچ دشمن ببرک کارمل هم به اتهام‌های ساختگی و سبکسرانه اخلاقی خانم شورای نظاری بهایی قایل نخواهد شد.

۱۲ ما با روشنفکران پاکدل و فرزانه‌ای دوست هستیم که با سکیولریزم گرایش خاصی ندارند ولی به ما تصریح نموده‌اند که چون امپریالیست‌ها و بنیادگرایان را می‌بینیم که در مخالفت با آن و غیره مفاهیم عالمگیر شب و روز نمی‌شناسند، همصدایی با آن دشمنان بشریت را دون‌شان خود می‌دانیم.

جمعیتی‌ها، شورای نظاری‌ها و عناصری از این جنس، کتاب را تا جان در بدن داشتند شاهکار بی‌مانند در تاریخ ادبیات بشر، صاحبش را همطراز ویکتور هوگو، «ژاندارک افغانستان» و دیگر شوخی‌ها از این دست تبلیغ کردند.[۱۳]

به نظر می‌رسد علامه‌ها واصف، ناظمی، شرق و همایون در حالت به اعلی درجه جذباتی و بی‌خودی و کمی لایعقل‌شدگی تبصره‌های یک سطری را بیرون داده‌اند ورنه شایسته بود کار را یکسره کرده و می‌نوشتند که قبل از انتشار «رها در باد» اصلا ادبیات به معنای واقعی آن در جهان وجود نداشته و لهذا مقایسه آن با «بینوایان» و غیره توهینی به پیغله ژاندارک ما می‌باشد!

ما مکررا از شغالی بودن افغانستان زیر اداره مافیاهای کرزی و غنی و عبدالله سخن زده‌ایم. آیا آسمانی نشان دادن این کتاب مثال مجسمی از شغالی بودن عرصه ادبیات ما نیست؟ آیا از ستایش غیر نورمال و منزجرکننده‌ی این کتاب توسط خیل کلانی از واواکی انجمنی‌ها نمی‌توان ابعاد شغالی بودن را فهمید و به میزان سفاهت و ابلهی رقت‌انگیز یک شاعر وامانده‌ی وطنی پی برد که نوشت «پایتخت شعر از ایران به افغانستان انتقال یافته است»؟

اگر این اثر مملو از محتوایی ساواکی، واواکی و جهادی ضد سکیولریزم نمی‌بود، از سوی قلمکاران جهادی و «بنیاد مسعود»، دیوانه‌وار تقدیس نمی‌شد. زیرا سند مجعول تازه‌ای نه علی‌الظاهر مستقیما از زرادخانه «ساواک»، «واواک» و «سیا» بلکه از خامه‌زنی افغان تراویده که از «جهنم کمونیزم» گریخته، رستم‌وار به آغوش جهادی احمدشاه مسعود پناه برده و از آنجا به بهشت به سرزمین رویاهایش امریکا آرام گرفته تا با ستردن خون از روی یک جوان جهادی تربیت‌شده‌ی «واواک»، «ایم‌آی۶» و «سیا» را به عنوان بدیل طالبان تبلیغ و تجلیل می‌نماید.

---

۱۳ همایون بهاء: «استاد واصف باختری در باب این کتاب گفتند: "سوگند می‌خورم زندگینامهٔ با این ژرفا و ادبیات در کشورم نخوانده‌ام" و آقای لطیف ناظمی گفتند: "فکر کردم که این کتاب را یک نویسنده فرانسوی نگاشته است" و آقای حسن شرق گفتند: "این کتاب را ویکتور هوگو چون بینوایان خودش نوشته است." و من این کتاب را چون (برباد رفته) مارگریت میچل می‌دانم».
(www.kabulprss.org/article196758.html)

چرا روشنفکران جهادی و اربابان دشمن سکیولریزم اند؟

حساسیت نسبت به سکیولریزم و زیر زدن آن دردناک‌تر می‌شود که گذشته از ایرانِ زیر ساطور آدمخواران دینی که رزمندگان روشنفکر و کارگر اش در ایستادگی روی آرمان‌های عدالت‌خواهانه و سکیولریستی‌شان حماسه‌های جاودانی آفریده‌اند، در همین پاکستان –که زمانی تلویزیون طلوع با صوابدید و لچکی شخص رهنورد زریاب[۱۴] مردم پاکستان را «دال‌خور» نامیده و به ملت ۲۲۰ میلیونی توهینی به سبک اوباش جهادی روا داشت– روشنفکرانی سر برآورده که با قبول زندان و شکنجه و مرگ، در دفاع از سکیولریزم عقب نه‌نشستند. ولی غریو این مبارزات در فضای دو کشور همجوار در افغانستان بنیادگرا و پوشالی زده‌ی تولیدی «سیا»، طنینی در خور نداشت. در اینجا خیانت به سکیولریزم عمده بوده است. چرا؟

زیرا:

۱) جنایت‌ها و خیانت‌های خود را با استفاده از حربه دین، برحق وانمود می‌سازند.

۲) استبداد و فساد را با عبای دین و مذهب می‌پوشانند.

۳) با نبود سکیولریزم حاکمیت سرکوب‌گر تیکه‌داران دینی قانونیت می‌یابد.

۴) سکیولریزم که هر امتیازی خاص و غیرقانونی را از حکمرانان سلب می‌کند لاجرم مخالفت معتادان به جنایت و بی‌ناموسی را بر می‌انگیزد.

۵) سکیولریزم استفاده از دین و مذهب در کارزارهای انتخاباتی را اجازه نمی‌دهد و این یعنی خلع‌سلاح جانیان و روشنفکران بسته به پای و پول‌شان.

---

۱۴ در مورد اخلاق جهادی و واواکی رهنورد زریاب دیدن «چگونه از ادبیات بریدم؟» نوشته زهرا موسوی در فیس‌بوک کافیست.



سید مخدوم رهین خطاب به غنی خاین:

«هر قدر این تاریخ را ورق بزنی و بی‌طرفانه داوری کنی، خود را پلیدترین، ابله‌ترین و در عین حال منافق‌ترین، خاین‌ترین، بی‌شرافت‌ترین، سخیف‌ترین، فرومایه‌ترین، فاشیست‌ترین و بزدل و ترسوترین مانند خودت را نمی‌یابی. تو «فرزند ناهموار» به مادر خیانت کردی، بالاترین مقام و جایگاه تصمیم‌گیری کشور را که ارگ ریاست جمهوری بود زناخانه ساختی با اون زن یهودی جاسوس موساد ات، تاریخ به رویت تف می‌اندازد. کاش از مادر نمی‌زادی.»

آقای رباینده آثار تاریخی، اگر ذره‌ای شرم و حیا می‌داشتی، چنین وقیحانه و تصنعی علیه یک سرخاین کف بر دهان نمی‌آوردی. مسئله خیانت یک نفر یا چند نفر نیست. دولت‌های پوشالی ۲۴ سال اخیر از الف تا یای اعضایش فاسد و ضدملی به طاقت شش بودند. سگ زنجیری «سیا» و کرزی بودن تو و جمیع وزیران (به استثنای بشردوست)، سفیران، والیان و دیگر مقاماتی ها هرگونه تفاوت بین

شما و غنی و باندش را از بین می‌برد؛ جدا نمودن کرزی و عبدالله از غنی به خودی خود نشان دهنده‌ی حد اعلای دورویی و حرامزادگی شماست که با فقدان وجدان و حس وطندوستی میلیاردها دالر را خوردید و دزدیدید و بردید؛ فرد فرد تان «منافق‌ترین، خاین‌ترین، بی‌شرافت‌ترین، سخیف‌ترین، فرومایه‌ترین و...» مانند خود و کرزی وعبدالله نمی‌یابید؛ فرد فرد تان بیشتر از غنی پست و بزدل و فرومایه بودید که به رذالتهای مافیای کرزی اعتراضی ننموده و حضور در کابینه فواحش آنان را ننگ ندانستید؛ شخص خودت که از کار با شورای نظار خیانت و جنایت‌پیشه خجالت نکشی چطور ممکن بود در برابر «سیا» و شاه‌سگش حامد کرزی بایستی؟؛ اگر غنی با «اون» زن موسادی و یهودی‌اش ارگ را «زناخانه» ساخت، شما مردان هم با «اون» زنان «سیا»زاده‌ی مسلمان



تان ارگ را بدتر از زناخانه غنی ساخته بودید اما مراقبت داشتید که گند و کثافتش زیاد به بیرون درز نکند؛ تاریخ به روی شما هم تف نمی‌اندازد بلکه همگی تان را غریق چاهی کلان از فاضلاب‌های کابل خواهد کرد. کرزی و غنی و عبدالله و دلالان خواهر و مادر نشناس شان مثل تو سید مخدوم خان آنقدر مادرفروش و بی‌شرافت بودید که حتا به هجو هم نمی‌ارزید.

۶) سکیولریزم به آزادی ادیان، وجدان، مذاهب، ایدئولوژی‌ها و عدم دخالت دین در امور تعلیم و تربیه، قضا و عدالت معتقد است و دست و پای بنیادگرایان را در تعمیم سودجویی از دین می‌بندد.

۷) دموکراسی سکیولریستی تبعیض بین شهروندان زن و مرد برپایه دین، مذهب، جنسیت و عدم‌تساوی در برابر قانون، هر اعمال زور و فشار از سوی اکثریت قومی یا مذهبی بر اقلیت‌های قومی یا مذهبی دیگر را مانع گردیده و آرامش و هماهنگی بین ملت را بار می‌آرد. لیکن باندهای قومی–مذهبی که معمولا از استخبارات بیگانه فرمان می‌برند، این گونه نظم را منافی سرشت جنایت‌پیشه‌ی خود می‌دانند.

۸) باندهای قومی و مذهبی که با سکیولریزم از استفاده ابزاری دین و مذهب محروم می‌گردند، دیگر قادر نخواهند بود توده‌ها را به نام مذهب و قوم فریفته و به دنبال خود کشند.

۹) با قانونی شدن سکیولریزم، عوامل زغال شدن فرخنده‌ها پیش چشم مردم، بدون اشد مجازات رها نخواهند شد.

۱۰) جهادی‌ها و دلالان روشنفکر آنان که زیر شعار کاذب ضدیت با طالبان برای تجزیه (فروش و نابودی افغانستان) خود را می‌درند، آگاه اند که چون سکیولریزم کارت سنی‌بازی و شیعه‌بازی و سمتگرایی‌شان را برای تحقق آن خواست خاینانه می‌سوزاند، پس نباید آن را از دست داد.

۱۱) کین‌توزی با سکیولریزم رشته وحدت لطیف پدرام‌ها، واصف باختری‌ها، احمد مسعودها، نجیب بارورها، رزاق مامون‌ها و عناصری از این قماش و ضامن مودت آنان با ایران و واواکی‌هایی از نوع حسین جعفریان می‌باشد. اینان خوب می‌دانند که هر قدر آتش عناد خود با سکیولریزم را تیزتر نشان دهند به همان تناسب مورد التفات آیت‌الله قتل‌عام‌ها واقع خواهند شد.

عده‌ای از روشنفکران مذکور، برای آن که حفره‌های عمیق جنایت‌کاری‌ها را از پیکر خود و اربابان بپوشانند، شروع کرده‌اند به این که شماری از سرجانیان را قربانی نموده به «انتقاد» از آنان پردازند

تا مجموعه‌ی سرجنایت‌کاران را «مطهر» نشان دهند: رزاق مامون و شرکا بر کرام‌الدین کریم، عبدالله، بسم‌الله محمدی، صلاح‌الدین، عارف سروری، جنرال جرئت[۱۵] و... «ایراد»هایی گرفته و در نتیجه آنان را از منسوخان و محذوفان نسل «مقاومت‌گران جوان» اعلام می‌نمایند که گویی تازه از آسمان افتادگان بوده و از پیشینه‌ی آنان اطلاعی ندارند! «ایراد»های اینان به جانیان نامبرده همان قدر ریاکارانه و توهین به شعور مردم است که «انتقاد»های خلیل‌زاد به غنی و عبدالله و یا فرزندان طالبی‌اش. مردم ما صرفا با اطلاع از خریدهای ده‌ها هزار دالری عبدالله و عیالداری در اروپا و فیشن و آرایش زننده‌ی بالیوودی‌اش حکم صادر کردند که این جاسوس بسیار پست‌تر، کوچک‌تر، جلف‌تر و سبک‌تر از آن است که واجد مقامی مهم باشد چه رسد به ریاست جمهوری. ولی شما مامون و همفکرانِ نشئه از داشتن «نصف قدرت»، «جلالتماب» و «دکتر»صاحب گویان وی را جدی گرفته و عرق‌ریزان‌تر از مجیب‌الرحمان رحیمی‌ها و دیگر دون‌صفتان برایش دم شور می‌دادید. حرف‌های امروز شما علیه معبودان دیروزتان چهارزانو نشستن بعد از مفصل باد رفتن است. اگر شما از دیدگاهی وطندوستانه به داوری از پست فطرتان فوق می‌نشستید، حداقل با تمرکز بر سال‌های خون و خیانت، بایستی بر مافیاهای جهادی از خاندان مسعود گرفته تا ربانی، فهیم، گلبدین، دوستم، عطامحمد، محقق وغیره چلیپا می کشیدید و «دکتر» عبدالله را صرفا به خاطر بی‌اعتنایی رذیلانه‌اش به دود شدن فرخنده از محکومان به اعدام می‌شمردید تا دعوای کنونی شما گله و گزاری عوامفریبانه و خانوادگی نمی‌بود. رزاق مامون و شرکا قیافه «متفکر» را به خود گرفته و با افاده‌فروشی غیرقابل تحمل در ارزیابی عبدالله، جنرال جرئت، پسران فهیم و... انگشت می گذارند که گویی آنان از ابتدا خاین و جنایت‌پیشه نبوده و آن ذوات کثیف را از قبل نمی‌شناختند! همچنین فیل آقا یاد هندوستان کرده و شاهدان زنده قتل پهلوان احمدجان توسط احمدشاه مسعود را می‌آرد تا با یادآوری یک جنایت از جنایات وی، مقام «قهرمان ملی» شیر

۱۵ آخ که ده‌ها هزار مردم مریض و بی‌پناه محتاج ویزه در پشت سفارت پاکستان چه رنج‌ها و لت‌وکوب و اهانت و افزایش روزمره قیمت ویزه به امر جنرال بی‌ناموس را باید تحمل می‌کردند.

احمدشاه مسعود قاتل پهلوان احمدجان



مسعود خوب می‌دانست که با حضور پهلوان احمد جان در پنجشیر راه برای مطرح شدنش به عنوان فرمانده اصلی مقاومت بسته می‌شد و بناء باید او (پهلوان احمد جان) را که با نیروهای انقلابی سمپاتی و رابطه داشت ناجوانمردانه سر به نیست می‌کرد.

«پیام زن»، شماره ۷۱

صاحبِ «حافظ»شناس[۱۶] کماکان محفوظ و مقدس بماند. در غیر آن باید این قضیه که «پیام زن» مدت‌ها پیش آن را افشا نموده است، چرا ۴۳ سال بعد آن هم به صورت یک داستان مهیج نقل می‌شود و نه با محوریت افشای ماهیت قدرت‌طلبی و توطئه‌گری «آمر صاحب»؟ اگر قاتل احمد جان از پنجشیر و «از خود» نه بلکه پشتون‌تبار می‌بود، باز هم رزاق مامون و شرکا، حدود نیم قرن سکوت پیشه می‌کردند؟ هکذا، شرکت تبلیغاتی مامون به جریان کشته شدن مینا

۱۶ در باره «حافظ‌خوانی» و «حافظ‌دوستی» احمدشاه مسعود، آقای مسعود خلیلی که در کشورهای خوشایند خودش سفیر می‌شد، گوش‌خراش‌تر از دیگرانش جار می‌زد. پس دریغا که به جای «آزادی» می‌توان گفت: ای حافظ چه جنایاتی که به نامت نمی‌کنند!

بنیانگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، پروفیسر قیوم رهبر، رحیم چینزایی، داکتر فیض احمد موسس و رهبر «سازمان رهایی افغانستان» و داکتر بهاءالدین مجروح از زبان یکی از آدمکشان گلبدین موسوم به عنایت‌الله توفان، می‌پردازد. فعلا غرض برخورد به تبلیغات رزاق مامون علیه جانباختگان آزادیخواه نیست. صرفا چند اشاره: باز هم چرا بعد از ۴۵ سال و آن هم از زبان یک گلبدینی که پس از سیراب‌شدن از شیر او، دل و دین به ربانی و مسعود باخت، به یاد تنها پنج ترور گلبدین می‌افتد؟ رزاق مامون قصد دارد از زبان یک گلبدینی، طومار قربانیان تروریزم باند گلبدین را به صرفا ۵ نفر تقلیل دهد. از اطلاعات‌اش از درک گردانندگی «هفته‌نامه کابل» در سال‌های خون و خیانت، خبرنگاری بی‌بی‌سی، ارتباطات‌اش با سیاف، محمدخان مسئول آدمکشان گلبدین و معاون «دکتر» عبدالله، لاف داشتن «منابع» و «مراکز اپراتیفی» در هر برنامه، بالاخره این می‌زاید که دست گلبدین به خون تنها پنج نفر آغشته است؟ اگر بیخ اخوانی خودش و عنایت‌الله توفان در کار نباشد، چرا از جنایت‌های جمعیت، شورای نظار و باند سیاف کلمه‌ای نمی‌گوید تا در پرتو سوال‌های فوق حساب‌شان را صریح و بدون اکروباسی با کلمات از جنایت‌سالاران مرده و زنده جدا نساخته و دمل چسبیده‌ی خود با آنان را برای همیشه قطع نکند؟

جناب مامون، اگر افغانستان بسان مرغ بسملی زیر سایه‌ی «سیا» و چنگال مافیاهای کرزی و غنی و عبدالله جان نمی‌کند، اسماعیل، صلاح‌الدین، بسم‌الله، عطامحمد و... با بیرق غدارانه‌ترین قوم‌بازی‌ها، کلیدی‌ترین سمت‌ها را غصب می‌توانستند؟ مردم به روی خودت و شرکا سیلی می‌زنند که چرا فاحش‌تر و بیشرمانه‌تر از طالبان و کرزی وغنی، قوم‌پرستی کرده و بویناک ترین دشمنان غیرپشتون مرز و بوم ما را تا زورتان کشید پمپ کردید و حالا که تاریخ ورق خورد و کلان‌های پوقانه‌های شما یکی پشت دیگر ترکیدند، می‌خواهید خوب و بدشان را تصنیف نمایید؟

مثال‌های روشنفکران جهادی و غیرجهادی که به مثابه آلت دست امپریالیزم، زیر شعار «سیا» مبنی بر «مبارزه با کمونیزم و الحاد» در خیانت به سکیولریزم دهان چاک می‌دهند و قلم

می‌فرسایند فراوان اند که به اشاره‌ای گذرا و چه بسا تکراری به چند تا از آنان اکتفا می‌کنیم:

عبدالحی خراسانی به درستی بر هموطنانی می‌تازد که از «سفره پربرکت انسانی قانون اساسی سکیولریزم در اروپا و امریکا شکم فربه کرده‌اند اما در کمال بی‌شرمی دست به سکیولریزم‌هراسی ستیزه‌جویانه و غیرعلمی می‌زنند»، در مطلبی دیگر: احمدشاه مسعود را «نماد هویت، فرهنگ، عزت، اقتدار، استقلال و آزادی تمام مردم افغانستان» نامیده می‌افزاید:



مغازله دو فاشیست پشتون کاملاً طبیعی است. انورالحق خان تنها بفرما که با هم‌دستی فاطمه گیلانی از وزارت‌ها و ریاست سره‌میاشت تخمینی چقدر زده باشید؟ و دیگر این که هدایت از «لانگلی» چیست که به قصد «بیعت» باهم خواهید آمد یا جدا جدا؟

«مسعود تنها یک مبارز راه آزادی و مجاهد در برابر الحاد و کمونیسم نبود بلکه او از صراط شریف اندک اندک به شهر عرفان وارد شد.... مسعود دو بار افغانستان را از تجزیه‌ی حتمی نجات داد.»[۱۷]

و لابد پس از «عرفانی» شدن بود که از حمیدگل پاکستان خواست در کنارش باشد، همدوش سیاف در خون افشار شنا کرد و تمام مردان خانواده و قومای نزدیکش را در سفارت‌ها و مقامات کلیدی گماشت؟ اگر محض مجیزگویی‌ای مفت نیست، و عبدالحی خراسانی تجزیه را

---

۱۷ سایت جاویدان.

تهلکه‌ای می‌داند که مسعود دو بار افغانستان را از آن نجات داد، باید رزاق مامون و شرکا و سایر تجزیه‌طلبان را به عنوان خاینان رسوا سازد. این گونه تمجید مسعود که عمرش به دوستی با لاشخواران وطنی، عربی و منطقه‌ای گذشت، ده‌ها روشنفکر آزادیخواه و پیشکسوتان مقاومت ضدروسی را در پنجشیر سر به نیست کرد، مانند هر اخوانی شش‌قاته، همسرش صدیقه را وامی‌داشت تا از نزدیک‌ترین بستگان خانوادگی‌اش روی بگیرد[۱۸]، حتا «بابه» صاحب‌تان عبدالعلی مزاری، «مجاهد در برابر الحاد و کمونیسم» را نیرنگ‌باز و فریبکار شناخته و به فغان آمده بود که

> «متاسفانه مردم کابل در طی یک سال گذشته متحمل مشکلات زیادی شده‌اند و این نُهمین جنگی است که از سوی شورای نظار و شخص احمد شاه مسعود به این مردم روا داشته شده است،....از خصیصه‌ای وجودی مسعود است که همواره در کارهایش از نیرنگ و فریب استفاده می‌کند.»[۱۹]

تنها از عبدالحی خراسانی‌ها پوره است که روحیه «قیادی جهادی» و قوم‌پرستی ضدپشتونی، وجدان‌شان را دریده باشد.

بینش و زبان عبدالحی خراسانی که عین «واواک» و «ساواک» و فرتوت‌ترین جهادی‌ها می‌باشد، به بحث بیش‌تر نمی‌ارزد. مردم ما در گذر ۲٤ سال اخیر به خوبی و تا اعماق وجودشان معنای «مبارز راه آزادی و مجاهد در برابر الحاد و کمونیسم» آقای «نماد هویت» و دیگر «نماد»های دست‌پرورده او عبدالله، قانونی، فهیم و... را فهمیدند و لزومی به موعظه‌های طالبی عبدالحی خراسانی نیست.

باری جهانی و ببرک وسا را میلیون‌ها دالر کور کرد و نتوانستند در کنار مردم سوگوار و مجروح از ستم جهادی ایستاده، شعر و کمپوز سرود ملی به فرمایش و خواست فاسدان خاین

---

۱۸ سایت «دیدگاه ۲۴».

۱۹ نشریه «وحدت» ، ۲۵ جوزای ۱۳۷۲.

جهادی به زعامت حامد کرزی را رد کرده و چیزی طرف قبول اکثر اقوام ما ارائه دارند.

در «پیام زن»[۲۰] از خردی و حقارت **اکرم عثمان** نوشتیم که از شرف‌یابی به «حضورشخص رییس جمهور» درپیراهن نمی‌گنجید. **هارون یوسفی** با عین خودکم‌بینی و خاکساری می‌نالد:

> «در حالی که همه ابتکارات و نوآوری‌هایم مورد حمایت شخص رییس جمهور داکتر نجیب‌الله قرار داشت... به همین خاطر بدون اینکه داکتر صاحب نجیب‌الله، در جریان باشد مرا...»[۲۱]

بنیادگرایان که می‌پندارند با استیلای سکیولریزم هستی طفیلی‌شان زیر سوال می‌رود، با توسل به هر حیله‌ای می‌کوشند سکیولریزم را مساوی به الغای دین تبلیغ کرده و جنگ دین و ضددین را تدارک ببینند.

یعقوب یسنا در جایی از مدیحه‌سرایی برای کتاب «رها در باد»، به منظور برابر نشان دادن جنایت‌سالاران جهادی با سران پرچمی و خلقی می‌نویسد: «ثریا؛ در وسط مردانی شیفته قدرت، سکس و پول»[۲۲]. اگر وجدان کسی را «واواک» در چنگ نگرفته باشد، اجازه این قلب واقعیت آفتابی را به خود نمی‌دهد، واقعیتی که ۹۹ درصد پیر و جوان نفوس افغانستان به آن باور دارند که سرخاینان جهادی در «شیفتگی به قدرت و سکس و پول» نه تنها از پرچم و خلق بلکه از زشت‌ترین و پلیدترین چهره‌های تاریخ ما پیشی می‌گیرند.

و چقدر باید دروغگو باشد که می‌نویسد:

---

۲۰ شماره‌های ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲ و ۵۴-۵۳ «پیام زن».

۲۱ مصاحبه با فضل رحیم رحیم (https://fa.akiseu.com)

۲۲ «رها در باد؛ روایتی از پشت صحنه خلق و پرچم در افغانستان»، روزنامه «ماندگار»، ۶ حمل ۱۳۹۲.

«جامعه‌ی ما دچار فقر اندیشه و فرهنگ است همه بزرگی و جایگاه را در چوکی حکومتی و در فساد بیشتر حکومتی می‌دانند.»

اگر این اظهار «نفرت» از فرومایگان ظاهری و سالوسانه نیست چرا باری جهانی، مجیب مهرداد، سمیع حامد و... را که از آب مستراح غنی و عبدالله عطش‌شان را فرو نشاندند، محکوم، رسوا و از جمع خود اخراج نکردید؟ چرا وقتی واصف دخترش را با بوسیدن پای مافیای عطا و عبدالله سفیر مقرر کرد، به او و دخترش نگفتی خجالت بکشید که بزرگی را در چوکی و فسادپیشگی و معامله با خاینان دیدید؟ وقتی رهنورد زریاب توسط «واواک» در سفارت ایران در کابل دستاربندی شد، و به کرسی معینیت در وزارت اطلاعات و فرهنگ لمید چرا به او نگفتی نفرین به تو معامله‌گر که منِ (یسنا) ابلهانه به هم‌نشینی‌ات افتخار می‌کردم؟[۲۳]

نه، نه، آقای یعقوب یسنا، تو که مثل واصف باختری، رهنورد زریاب، پروین پژواک، اکرم عثمان، نجیب بارور، سمیع حامد، رضا محمدی، مریم محبوب، رزاق مامون، کاظم کاظمی و کلیه واواکی‌ها به جسد سعید سلطانپورها، محمد افتخاری‌ها، بکتاش آبتین‌ها و... بی‌خیال و خندان و مستان نظر انداختی، دیگر جایی برای آن پرسش‌ها از خودت و همفکران باقی نمی‌ماند. ما جهت فاش نمودن خبث و کذب دیدگاه‌های شماست که هر گاه و بی‌گاه و موکدا بر شما مکث می‌کنیم. تو با لطیف پدرام، محمدشاه فرهود وغیره هر اندازه می‌توانید نیچه (فیلسوف محبوب نازی‌ها)، هایدگر (عضو حزب و مبلغ عظمت ذاتی ایدئولوژی هیتلر و مدرس وفادار در پوهنتون نازی‌ها)، کارل پوپر (مدافع سیادت امریکا بر جهان)، «بینامتنی»، «دازاین»، «اگزیستنسیال» و... بپرانید تا «لوکس»، «باسواد» و «متبحر» جلوه نمایید، و ضمن شنیدن اخبار ویرانی و درماندگی مردم و وحشت طالبان کمی «سیاست» کرده، در خانه محمود دولت‌آبادی، شفیعی کدکنی یا حسین جعفریان از زندگی با لطف دژخیمان ولایت فقیه لذت برید چون از دید یکی از کلان‌تر

۲۳ «من از این که توانستم همنشین استاد شوم و همیشه او بر من مهربان بود، از افتخارات زندگی من است.»، سایت چی گپ‌هاست.

های تان داکتر عسکر موسوی «زندگی همین است!»

آقای یسنا که بی‌هیچ احساس شرمساری صفحه‌ها در تقریض از «رها در باد» سیاه می‌نماید، در باره رمان «گمنامی» از تقی بختیاری به روال هم اندیشگی و هم پیمانی با جمیع یاران واواکی چیزی ننوشت. چرا که «گمنامی» قصه جوان افغان مشتاق علوم اسلامی است که برای تحصیل به حوزه علمیه اصفهان می‌رود و در آنجا مورد تجاوز جنسی استادش که یک آیت‌الله است قرار می‌گیرد. رفتار آیت‌الله، نظر او را درباره دین و مذهب دگرگون کرده به خواندن کتاب‌های غیرمذهبی رو آورده، به افغانستان باز می‌گردد و نهایتا به یک نقاد ارزش‌های مذهبی تبدیل می‌شود. تقی بختیاری در کابل به طور جدی تهدید به مرگ شد ولی یسنا و هیچ یک از انجمنی‌های بی‌غیرت و بی‌عزت و بزدل به دفاع از نویسنده شریف و شجاع برنخاستند.



چرا؟ سوار بر سرانگشت خلیل‌زاد، وزیر خارجه و رییس استخبارات دولت پوشالی شدی یعنی به معراجات رسیدی. مگر بیش‌تر از این می‌خواستی؟ از نجاست‌پسندی مجددی، اسماعیل، سیاف که لازمه حراج شدن هر روشنفکر دنی و پشت‌کرده به مردم است عارات نیامد و تمام رازهای کرزی و اراذل مربوط را فرار دادی، «احساس گناه» نمی‌کنی و فقط شکوه از دایه‌ات امریکا؟ رای نزن آقای مکتب فرانکفورتی، به خاطر این «گناه» برو پیش ملا اسماعیل و ملا متقی که دعایی داده و چفات کنند. هنوز ریشه‌ات در آب است. تا زمانی که سیما سمر، فوزیه کوفی، امراله صالح، امین فرهنگ و... برای «سیا» مورد مصرف دارند، تو هم در حد کاغذتشناب کرزی در لیست‌اش جا خواهی داشت. اما «گناه کبیره»ی خیانت تو و شرکا به مردم را دوایی نیست و تا آخر عمر از خوف محاکمه به جرم خیانت و رعشه در اندامت رهایی نخواهی داشت.

در باره آلودگی‌های **واصف باختری** زیاد نوشته‌ایم اما تازه به «یاد باد آن روزگاران» مجموعه نامه‌های او به جنرال حسین فخری برخوردیم و نیز کتاب «آن روزها رفتند» نامه‌هایی از علی رضوی، رهنورد زریاب، ولی پرخاش احمدی، پویا فاریابی، قدیر حبیب، نبی عظیمی، قادر مرادی، سید اسحاق شجاعی، سید میرزا حسین بلخی، گل احمد نظری، سید ابوطالب مظفری، علی پیام، مریم محبوب، جواد خاوری، عبدالله نایبی، مجید روشنگر، تراب صورت‌گر و خیرخواه[۲۴] به او که بنابر خدمات ارزنده‌اش در خاد، رییس عمومی اداره عالی مبارزه علیه فساد اداری کرزی و غنی شد. واصف و غیره علاوه بر مقام ادبی وی[۲۵] حتما به تجارب کم‌نظیرش در امور استخباراتی و شکنجه‌گری جنرال صاحب وقوف داشته‌اند که با ارسال نامه‌ها ادای دین به نویسنده خاد مخوف را وظیفه خود پنداشته‌اند.

آیا در میان آقایان یا خانم های انجمنی فوق حتا یک نفر نیمه باوجدان سراغ شده می‌تواند که در نامه‌اش پرسیده باشد: «جنرال صاحب، نام و نشان چند تا از مبارزان آزادیخواه را به یاد می‌آورید که با دست خود، آنان را تا سرحد جان باختن شکنجه داده باشید؟ آیا این دستاوردها و سایر عملیات مهیج دستگیری و شکنجه و اعدام سوژه داستان‌هایی شده که با کلک‌های معظم[۲۶] تان به رشته تحریر درآورده باشید؟»

الحاج دژخیم، محکوم نیست، محکوم درجه یک و سزاوار نفرین، نامه‌نگاران بیکار و بی‌عرضه و بی‌وجدان و بی‌قلب اند که با فراموشی رذیلانه‌ی شریف‌ترین خون‌های ریخته‌شده در خاد، از «مکاتبه» با یک سرماشین‌کار آن دستگاه آزار و عذاب و اعدام به خود می‌بالند.

اگر ملایانی قلمبدست به عبدالحق وثیق رییس خاد طالبان صدها نامه گرم رد و بدل کنند،

---

۲۴ اسم‌ها به نقل از روزنامه «ماندگار».

۲۵ در «پیام زن» شماره ۵۳و۵۴ به گوشه‌ای از سفرنامه حج و بالا رفتنش از کتاب «طلا در مس»، مکثی شده است.

۲۶ نامی که محمدشاه فرهود به صبورالله سیاهسنگ قرض داده.

آیا نامه‌نگاران به حسین فخری شکنجه‌گر با آن که در قله وقاحت تشریف دارند، به خود اجازه خواهند داد بگویند که از وثیق و نامه‌نویسانش بوی خون می‌آید؟

لطیف ناظمی از واصف باختری می‌نویسد:

> «شاعر در این دوران (دوران عرفان‌گرایی، عشق و آزادی) پشت به بت‌های سرخ می‌کند و فریاد بر می‌دارد تا که رخ برتافتیم از درگه سـرخ /مرغ جان در آشـیان سبز عرفان یافتیم.»

خاتمه بخشیدن خودت آقای ناظمی، «سردار» واصف‌ات، ملک ستیز و... از چوکیداری در درگه پرچم و خلق گامی مثبت بود اما پیوستن‌تان به احزاب جهادی، «دوران عشق و آزادی» نه بلکه آغاز دوران کشتن عشق و آزادی، انحطاط سریع و مستقیم یا غیرمستقیم تسلیم «مرغ جان» تان بود به رژیم ایران، «سیا» و دولت‌های پوشالی وطنی.

رزاق مامون ساعت‌ها با احمدشاه مسعود گفتگو داشت ولی هرگز از وی نپرسید چرا با گلبدین و سایر اخوانی‌های مزدور پاکستان بر ضد دولت داوود مسلحانه اقدام کردی؟ آیا ماهیت داوود ناپذیرفتنی‌تر از گلبدین، ربانی، سیاف و غیره بود که تا آخر با آنان جان و جگر و در وحدت کامل ایدئولوژیک ماندی؟ چگونه چند ده عضو «سازمان رهایی افغانستان» را در پنجشیر قتل‌عام کردی؟ هیچ احمقی قبول نمی‌کند که حواریون «قهرمان» از پلان قتل داکتر عبدالرحمن خبر نداشتند و اگر به فرض چنین بود چرا عاملان هلاکت فجیع او را به محکمه نکشاندند؟[۲۷]

خریده شدن روشنفکران قدمت دارد لاکن شیوه‌ی خیانت و خدمت آنان نه چندان. مثالی از زمان سلاطین مسلمان هندوستان:

> «نقش روشـنفکران در خدمت دولت به رقصیدن به سـاز سرپرستان‌شـان تنزل

---

۲۷ داکتـر عبدالرحمـن وقتـی بـه پشـاور آمـد بـه ما گفـت از هر طـرف در معرض تهدید اسـت و در دولت کسـی را نمی‌شناسد که صادقانه حامی او باشد.

کرده بود. شــاعران در مدح حکام چکامه‌ها می‌ســرودند؛ تاریخ‌نگاران فتوحات و پیروزی‌های آنان را روایت می‌کردند؛ فیلســوفان سیاســت‌های ستم‌گرانه‌ی آنان را توجیه می‌نمودند؛ و دانشــمندان در کارزارهای حکام، آنان را یاری می‌رساندند. روشــنفکرانی که حمایت دربار را با خود نداشــتند یا به سکوت وادار می‌شدند یا از انتشار نظرات‌شان جلو می‌گرفتند.

در طول فرمانروایی شاهان مسلمان در هند، روشنفکران نقش دستیاران بلی‌گوی و تابع دولت را داشــتند. به اســتثنای چند شــاعر به دور از قدرت که صدای‌شان برضد حکام را به ثبت می‌رســاندند، هیچ جنبش روشــنفکری که ارزش‌ها و سنن سپری‌شده را به چالش بطلبد سر برنیاورد.»[۲۸]

با پاگیری جنبش آزادیبخش عربی ضدامپریالیزم، روشنفکران عرب به ملی کردن تاریخ‌شان بر شالوده‌ی سکیولریزم و رهانیدن آن از نفوذ دین و مذهب رو آوردند. تحت تاثیر این ملی‌گرایی، تاریخ اسلام عربی شد، مسیحیان و مسلمانان عرب با هم مدغم گردیدند و اعراب مسیحی در نگاشتن تاریخ با بینشی ملی‌گرایانه و سکیولریستی سهم فعالی داشتند.

این جریان در مورد کشورهای متعددی صادق می‌باشد. اما در افغانستان به علت سنگینی سایه‌ی مافیای جهادی در کلیه عرصه‌ها و پوسیدگی روشنفکران چاکر این مافیا، اهتمام بایسته به نوشتن تاریخ ما با دیدی سکیولریستی، ضدعفریت‌های حاکم و ضد قوم‌پرستی صورت نگرفت. تاریخ والای غبار یگانه ماند و از این اعتبار و علو درخشان برخوردار است که میراث‌خواران جهادی، مرتجعان سلطنت‌طلب و امریکاپرستان از هر قوم، به آن به مثابه یک سند رسواگرشان می‌نگرند تا مرجعی بی‌نظیر که البته باید مطابق داده‌ها و تحولات قرن بیست‌ویکم به همت تاریخ‌دانان میهندوست ما غنا یابد.

امرالله صالح که هرچند جزء تشناب غنی و عبدالله بود ولی فراوان کوشیده بود اکت یک

۲۸ داکتر مبارک علی، «روحانیون، صوفیان و روشنفکران»، ص ۲۰۹.

روشنفکر مافیای کرزی و غنی را نماید. او از رنگین سپنتا نیاموخت که منحیث یک برده‌گک و کندوم کرزی به کار گرفته شد، لای هیچ خیانتی از خیانت‌های ترسناک دولت را نگشوده، همه را با خود فرار داد و نفرین مردم را کمایی کرد. امرالله خان، در آخرهای حاکمیت غنی و عبدالله هم پرده ساتر مافیا را پس نزد، کار در دولت پوشالی را خیانتی نابخشودنی نخواند و از آن دل نکند. افشای فساد رژیم از سوی عده‌ای زنان و مردان باندهای غنی و عبدالله بعد از سقوط، تنها بیان وقاحت خاص این دلالان است که در هنگام مقام داشتنِ مکتسبه از راه فحشا، با چه تبختر و اداهایی زیرپای غنی و رولا غنی لولیده و بر هر بی‌شرافتی چشم می‌بستند لیکن حالا



تجزیه‌طلب غدار، در راز و نیازت با خادم دین چه گفتی؟ گفتی که خدا رحمت‌ات کند که قریب یک قرن پیش به ما فرزندانت آموختی که دروازه‌های مکاتب دختران را ببندیم؟ که امربالمعروف را رواج دهیم؟ حجاب اسلامی را جبری بسازیم؟ برآمدن زنان و دختران را بدون محرم موقوف کنیم و امر به تراشیدن ریش مردان و پوشیدن لنگی و لباس محلی دهیم؟
این‌ها که با تسلط طالبان تماماً مستجاب شدند و به مراد رسیدی «دکتر» خوشخانه‌ای. دیگر چه جای گله و گزاری از برادران طالبی برای تو و هم‌مسلکان ضدسکیولر و تجزیه‌طلب‌ات باقی می‌ماند؟

در این توهم ابلهانه اند که مردم به حاشا کردن‌ها و «من نبودم» گفتن‌های‌شان وقعی نهاده و آنان را فرشته خواهند پنداشت!

صالح به جای «طالبان کاوی» و بیان‌نامه‌های بلند بالای بی‌حاصل، بفرمایید مکانیزم خورد و برد روسای فاسد ارگان‌های بالا چه بود؟ حرف «سیگار» در برائت غنی چرا دروغ است و او و باندش صدها میلیون دالر را قبل از فرار چگونه زده بودند که نیازی نبود بکس‌های چندتنی پر از دالر را ببرند؟ یما سیاوش را چرا اجمل احمدی کشت و نقش شرکای قاتل و خودت چه بود؟ جریان به دام افتادن ۲۰ کوماندو و تیرباران شدن شان توسط طالبان چه بود؟ در خانه‌های تمیم وردک بچه جنرال رحیم وردک، جنرال جرئت و فضل هادی مسلمیار اسلحه و واسکت‌های انتحاری یافت شد، کی‌ها از محاکمه و محکوم شدن آن خاینان جلوگیری می‌کردند؟ عبدالرووف کودک چرا از دست رباینندگان شناسایی شده‌اش نجات داده نشد؟ عده‌ای از منفجرکنندگان گرفتار شده‌ی پایه‌های برق چرا محاکمه نشدند و زنجیرشان در دست کی‌ها بود؟ از نام و نشان و جنایات ستون پنجمی‌ها بگو و این که آیا هنوز در داخل و در حفاظ طالبان اند؟ منحیث یکی از بچه‌های نازدانه‌ی «سیا» در افغانستان، جزییات کار «سیا» با احمدشاه مسعود و اکنون با پسرش و همکاران را توضیح بده. قیمت تخمینی سنگ‌های قیمتی که او و برادرانش به غرب قاچاق کردند به چند می‌رسد؟ مخارج «روند سبز» و اعمار قصرهایت از بودجه ریاست امنیت ملی تامین می‌شد یا معاونیت یا راسا از «سیا»؟ نقش سیاف و... و امریکا در عدم اجرای اشد مجازات انس حقانی و امثالش چه بود؟

مردم مسلمان کشورهایی که در آنها سکیولریزم خفه شده باشد همواره در جنگ با خود «جنگ هفتاد و دو ملت» سوخته و آسان ملعبه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای خواهند بود.

پرسش‌ها بی‌شمار اند. هر وقت کار نوشتن کتابی با عنوان «جاسوسان بی‌عار و بی‌افتخار» را شروع کردی، با اندک رجوع به شبکه‌های اجتماعی در دریایی از چنین سوال غرق خواهی شد.

محمدشاه فرهود به تقلید از آرامش دوستدار متفکر ایرانی[۲۹] مصایب کشور را ناشی از نداشتن قدرت تفکر ما می‌داند.[۳۰] آرامش دوستدار دین‌خویی ایرانیان را عامل مصایب می‌دانست اما پیرو وطنی‌اش چنان نگفت و معلوم نیست کدام اندیشیدن و تولیدات فکری برای ما لازم است و کدام‌ها هلاکتبار. با درنظرداشت هم‌فکری فرهود با واصف باختری، سیاهسنگ و جمیع انجمنی‌های خادی-جهادی، او باید چشم‌درد پخش گسترده‌تر فرهنگ جهادی در افغانستان زیر ستم اهریمنان جهادی باشد که در کتابش «طبقات سامری» آنان را شامل «طبقات سامری» می‌داند ولی حرمت‌شان را نگهداشته و از هیچ کدام نام نمی‌برد. از او منجمله باید پرسید: بهتر نبود که به جای سامری و مامری، نامک کتاب را ساده و پیاده مثلا ««طبقات» جهادی» مانده، جنایت‌سالاران و شرکای از غرب آمده‌ی‌شان را با مدارک معتبرتر ثابت می‌نمودی که دلالان بی‌ناموس خارجی‌ها و سرمایه‌داران و فئودالان پشتون و غیرپشتون اند که سامری‌هایِ به تاریخ پیوسته و خطرناک‌ترین مافیاهای برحال جهانی به گردشان نمی‌رسد؟ چرا از کنیزک واواکی نجیب بارور نخواستی گوشه‌ای از اسرار مگوی اربابش قسیم فهیم و پسران خلف‌اش را در اختیارت بگذارد تا آنها را در کتاب آورده و مردم بی‌خبر و بیسواد و بی همه‌چیز وطن‌ات را به سهم خود به ذات آن کبچه‌مار شورای نظاری آشنا می‌ساختی تا می‌ستودندت که فرهود نویسنده‌ای مردمی است که قوم‌بازی را بی‌شرافتی و تخطی از صداقت هنرش پنداشته و بی‌هراس از تهدید مافیای پنجشیری و غیرپنجشیری فهیم قسیم، دشمن و دوست ما را به ما می‌شناساند؟ اگر چنین می‌کردی، نخستین بار راهت از راه یک شاعر واواکی عفن جدا می‌شد که پستی را از

---

۲۹ او عقیده داشت که چون ایرانیان از دوران باستان تا امروز دین‌خو و دین‌دوست بوده و زیر تسلط فرهنگ دینی بسر کرده‌اند و از آنجایی که تفکر در دین مجاز نیست بناءً توان «پرسیدن» و «اندیشیدن» از آنان سلب شده و به این علت نتوانسته‌اند خود را از کام عقب‌ماندگی بالا کشند.

۳۰ برنامه ۱۶۶ مامون.

پاچه کشیده و از مدفون شدن صدها پشتون در پکتیکا و خوست ابراز شادمانی می‌نماید، جانور صفتی‌ای که تا نمی‌دیدیم باورش دشوار بود.[۳۱]

در جلد دوم «جنایات حزبی» گفته‌ای:

> «می‌نویسم تا گذشته‌های خونین مسکوت نمانده و موضوع گذشته در حال تکرار نگردد.»

آیا با ننوشتن از بیست‌وچهار سال خون و خیانت جهادی می‌گذاری گذشته‌های خونین‌تر جهادی مسکوت بمانند؟ دلیل ننوشتن این نیست که به طور مثال نوشتن از جنایات و فساد عطامحمد، در واقع سیلی‌ای می‌شد به روی واصف باختری و منیژه باختری، رهنورد زریاب، پرتو نادری و... که خود را در حضانت عطا محمد قرار داده که چهارراهی‌ای را به نام واصف می‌کند و کلیات رهنورد را انتشار می‌دهد و منیژه جان را به سفارت می‌رساند؟ پس بی‌پرده نمودن «امپراتور شمال» و روسیاهی‌هایش ناگزیر شامل حال استادان ادبی‌ات هم می‌گردید، آنگاه جواب سفیر و قبله‌گاه او و کل انجمنی‌ها را چه می‌دادی؟

اگر پاسخ منطقی‌ای ارائه نتوانستی، روشن است که «گذشته‌های خونین» اوباش جهادی را مسکوت مانده و زیر دل گفته‌ای دنیا خو تیر است بیا که رسم شمالی‌گری و «اندیوالی» را به جا کنم....

---

۳۱ «هر روز یک جسد از دریای پنجشیر بیرون می‌شود حتی جسد زنان، آنگاه تعدادی توقع دارند با مردمی که بر مبنای دید قومی از ولایات پشتون‌نشین بسیج می‌شوند و به ما حمله می‌کنند، غم‌شریکی کنیم؟ این ریا و تزویر تا چه زمانی ادامه خواهد یافت؟ حوادث طبیعی در طول تاریخ وجود داشته، امروز مشرقی فردا ممکن است در شمال و جنوب اتفاق بیفتد، اما هجوم تجاوزگرانه‌ی انسانی که هرروز با دید قومی اعمال می‌شود، خودخواسته و خلاف طبیعت اصل انسانی است. کسی که به خانه، زبان و جان من احترام نگذارد، دیگر خانه، زبان و جانش برای من مهم نیست! طالب ما را تا سرحد همین قسی‌القلبی در برابر خود و قومش متنفر ساخته است.» لاکن عزم مرد پنجشیری نادار که با هزار زحمت آذوقه‌ای به مصیبت‌رسیدگان برد، لگدیست بر پوزه‌ی این جاسوس-شاعر. آن مرد متاثر از ماتم هموطنان پشتونش از اکثریت مردم پنجشیر نمایندگی می‌کند و نه هرگز این نامردک شاعر که قلبش را کرم خورده است.

آقای فرهود، کاش به غضب بیایی که چرا اتهام قوم‌بازی می‌زنیم و سند بیاوری که مراسم بیعت به استخوان‌های خادم دین، تجزیه‌طلبی نجیب بارورِ شیر قسیم فهیم و «واواک»خورده و پتکی‌دهندگان کثیف‌تر از خودش را به مثابه حرکاتی ننگین محکوم کرده‌ای تا فوری پوزش بخواهیم.

در «آفات ایدیولوژی»، **لطیف پدرام** در مقام مرید عبدالکریم سروش خواسته نظرهایی از مرادش را تبلیغ نماید که به زعم او غیر از آن که «تنها با ذکر منابع حق دکتر سروش ادا نمی‌شود... این متفکر ارجمند اول کسی است که بسیار منظم، روشمند و سیستماتیک به این امور توجه کرده است»[۳۲] اما عامل «واواک» هرقدر بیشتر بخواهد در سایه شتر «ارجمند»اش بگردد و تفاخر نماید فایده ندارد. شغل اش در خاد نجیب و ربانی و مسعود، دفاع از حبیب‌الله کلکانی، مخالفت

۳۲ آفات ایدیولوژی، ص ۱۲.



اگر وجدان این دو فرزند کلان شده و درس خوانده اروپای داکتر حلیم تنویر تکانی بخورد، به روی پدر آدمکش گلبدینی خود تف خواهند انداخت که آنان را برای برکتی شدن چرا به دستبوسی کثیفترین سرجنایت‌سالار برده بودی؟

هارش با امان الله و افغانستان واحد و... بر همگان عیان می باشد که نزد میهنپرستان وجهه ای برایش باقی نمانده است. عبدالکریم سروش همانیست که سوراخ «انقلاب فرهنگی» و تصفیه دانشگاه‌های ایران به سیاق طالبی از استادان مترقی و آزاداندیش را در پس و پیش خود دارد. و تعیین کننده‌تر از آن، این یکی از «تاثیرگذارترین روشنفکران دینی»[۳۳] در حالی که میگوید:

«از یک سو مستبدان دینی با تحمیل احکام دینی چون دغدغه و وجدان ندارند، با راحتی خیال به جنایات خود دست می‌زنند.»

در تجلیل از خمینی می‌فرماید:

«خمینی باسوادترین رهبر این کشور بوده تا کنون از ایام اولیه حکومت هخامنشیان تا روزگار حاضر... آقای خمینی، مردمی‌ترین رهبری بود که در تاریخ این کشور ظهور کرده... در تاریخ ما آقای خمینی یک نمونه بی‌نظیر بوده...»[۳۴]

اما همین «متنفذ»[۳۵] که خمینی برایش قدیس اعظم بود، ملاقی زده و راستگویی می‌نماید:

«خمینی راحت می‌کشت و دستش در ریختن خون این و آن خیلی روان بود و به حقوق بشر هیچ توجهی نداشت.»[۳۶]

عبدالکریم سروش که با یاری دستگاه‌های ضدسکیولریزم و ضدترقی‌پسندی امریکا و دنیا می‌خواهد تئوکراسی «اصلاح‌طلب» به حکومت برسد، شاگرد وطنی‌اش با تقلید میمونکی از او و به زور رشید دوستم، عطامحمد و... خواب برقراری «جمهوری اسلامی» با طعم کریم سروش را در افغانستان می‌بینند، کاپی‌برداری از رژیمی که تا حال صدها بار بیشتر از طالبان و محمد رضاشاه، خون زن و مرد مبارز سکیولر، هنرمندان، دانشمندان، مذهبیون روشن‌بین و... ایران

۳۳ بی‌بی‌سی فارسی، ۲۶ جون ۲۰۱۲.
۳۴ ما به این نکته در «پیام زن» شماره ۷۱ پرداخته‌ایم.
۳۵ مجله تایم در ۲۰۰۵ او را یکی از «۱۰۰ چهره متنفذ جهان» خواند.
۳۶ www.youtube.com/watch?v=AyjC3AMTKyw

را آشامیده است. تفاوت بین مولوی سروش و ملابچه پدرام این است که اولی هنوز با رژیم «سازگاری» ندارد و خامنه‌ای و خمینی را قاتل نامید، اما دومی قاتل که سهل است، صدقه و قربان خمینی و جلاد قاسم سلیمانی می‌رود. همچنین دومی تا توانست به پابوسی طالبان رفت، با جهادی-واواکی‌ها درآمیخت و بعد از تسلط طالبان، با دیده‌درایی یک بدمسلک به آنان فرمایش داد:



همین سینه ناپاک یک شکنجه‌گر و قاتل خادی، و همین دست‌های نوازش‌گر یک سرخاین شش بعدی.

«از هم اکنون برای ایجاد دولت فدرالی فکر کنند و تن در بدهند.»[۳۷]

ما نمی‌دانیم دوستان طالب‌اش که به جای خر و شتر برای مسافرت، حالا با موتر و طیاره آشنا شده و آیفون در دست دارند، اینقدر شعور هم یافته‌اند تا به او پاسخی با این مضمون دهند: «حالا که به امارت اعتماد کرده و از ما فدرالیزم می‌خواهی، ما موضوع را جدی می‌گیریم به شرطی که تو هم قول بدهی منبعد به حریم خانواده‌ها (مثل خانه اکبربای) تجاوز نمی‌کنی و نیز به امریکا و ایران می‌رسانی که به هر خیانت و بی‌ناموسی تیار هستی به غیر از شرکت در توطئه تجزیه افغانستان.»

با توجه به کارنامه این یار خادی-جهادی-واواکی دوستم، عطا و موسسه تجزیه‌طلبی رزاق مامون، و زانو زدنش پیش طالبان، برای هر معامله‌گری با هر دشمن بقای افغانستان آمادگی دارد

۳۷ افغانستان انترنیشنل، ۱۰ دسمبر ۲۰۲۱.

تا به نوبه خود نگذارد دیانت امری شخصی به شمار رفته و دموکراسی سکیولریستی بر فاشیزم امارتی و جهادی فایق آید. او در پاسخ به این که «شما را برخی‌ها از پشتیبانان سکیولریزم هم می‌دانند» قبض روح شده و از تایید سکیولریزم طفره می‌رود که البته اگر صحه هم می‌گذاشت ارزشی نداشت:

«من یک مسلمان صاف و ساده‌ای هستم و برای عدالت مبارزه می‌کنم.»[۳۸]

بسیار طبیعی است که تجزیه‌طلبی که خادم دینِ عامل انگلیس را بر محصل استقلال و شیدای بهروزی وطن ترجیح دهد و به مزدوری به خاد، جمعیت، شورای نظار، دوستم و... مباهات کند باید هم در دفاع از سکیولریزم احساس سرافکندگی نماید.

این ها اند نمونه‌هایی از شاعران و نویسندگان انجمنی با آواز کریه دهل تبلیغ و تبجیل خادی و جهادی شان، روشنفکرانی به راستی «شکننده‌تر از ابتذال!»

* * * * *

به هیچ وجه نمی‌خواستیم نام **داکتر رمضان بشردوست** در ردیف عناصر بالا بیاید لاکن ذکر یک نکته را به یگانه وزیر به دور از فساد دولت‌های ولدالفساد کرزی و غنی، و از انگشت‌شمار وکلای ضدمافیای پارلمان، اجتناب‌ناپذیر یافتیم.

او در پاسخ به خبرنگاری گفت: «موزیک شهوت‌آفرین است»! این گفته اگر ناشی از بی‌معرفتی و جهل مرکب یا برداشت طالبانی فردی عامی از موزیک باشد یا ناشی از موضع آدمی مثل لطیف پدرام بدنام و معلوم‌الحال که برای پیشبرد امور خاینانه‌اش برای «تعامل» با طالبان لحظه شماری می‌کند[۳۹]، زیاد اهمیت ندارد ولی شنیدنش از زبان یک سیاست‌مدارِ با تحصیلات عالی

۳۸ https://youtu.be/tatGZOVcbeY

۳۹ «موسیقی که در واقع به زعم خیلی از فقها باعث تحریک احساسات خاصی در محلات خاصی می‌شوند قابل قبول نیست».

در فرانسه عجیب و اسف‌انگیز است. بشردوست با آن جایگاه معتبر و نمونه‌ای اجتماعی نباید وجاهت زبانش راجع به موسیقی را مکدر می‌نمود، هم به علت مردود و مسخره بودن نفس سخن و هم به این علت مهمتر که از آن بوی نوعی مجامله در برابر طالبان می‌آید چیزی که داکتر گرانقدر حتما و در همه حال از آن بیزار بوده است.

سکیولریزم مبارک همه کشورها به استثنای افغانستان!

روشنفکران جهادی بر آنند که چون اکثریت مردم ما مسلمان اند و اسلام از دولت و سیاست جدایی ندارد پس خواهی‌نخواهی شریعت باید در آن مرعی‌الاجرا باشد؛ در افغانستان برای سکیولریزم جایی نیست. اما واقعیت این است که مردم اغلب کشورهای مسلمان به منظور پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ملت شدن[۴۰] و هماهنگی با دنیای جهنده و شگفت‌انگیز تکامل علم و تکنیک، برای استقرار سکیولریزم قربانی داده و بذر آن را افشانده‌اند. به طور نمونه: البانیه کشوری سوسیالیستی بود که به علت خرابکاری امپریالیزم به اردوگاه غرب غلتید اما سکیولریزم آن را نتوانستند بروبند؛ سکیولریزم اندونیزیا که از جنبش استقلال‌طلبانه‌ی مردم به قیادت سوکارنوی ملی‌گرا و سکیولریست به‌جا مانده هنوز مورد قبول و احترام اندونیزیایی‌ها می‌باشد؛ حکومت داکتر مصدق در ایران سکیولریستی بود؛ دولت‌های لیبیا، عراق و سوریه قبل از تهاجم گروه‌های داعشی به سرپرستی «سیا»، پاسدار سکیولریزم بودند؛ جمال ناصر محبوب‌ترین رهبر دنیای عرب سکیولر بود و مصر را کشوری سوسیالیستی اعلام نمود؛ نُمیری نیز سودان را کشوری سوسیالیستی و اسلام را امری خصوصی اعلام داشته و نگذاشت سیاست با دولت خلط گردد؛ در گذشته سومالیا، سودان، یمن و حبشه کشورهای سکیولر نامیده می‌شدند؛ هم اکنون

۴۰ مردم مسلمان کشورهایی که در آنها سکیولریزم خفه شده باشد همواره در جنگ با خود «جنگ هفتاد و دو ملت» سوخته و آسان ملعبه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای خواهند بود. در افغانستان تا زمانی که فاشیست‌های پشتون و غیرپشتون در صحنه باشند، ملت شدن و وحدت ملی افسانه بوده و آتش جنگ‌ها خاموش نخواهد شد.

تونس، الجزایر، مراکش، تاجکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و بنگله‌دیش در زمره کشورهای سکیولر یا نیمه‌سکیولر جا دارند[۴۱]؛ پروفیسر کرار حسین اسلام‌شناس پاکستانی و مولف «مطالعه قرآن»، «قرآن و زندگانی ما» و... می‌نویسد:

«تنها جدایی دین از سیاســت، و برابری تمام شــهروندان در چشــم دولت متعلق به هر آیین و عقیده و وابســتگی طبقاتی، یعنی ســکیولریزم نوید پاکستانی آرام و شکوفا را خواهد داد.» (روزنامه «دان»، ۱۹ اپریل ۲۰۱۹)

تاریخ می‌آموزد که دولت‌ها مادامی که دین را در دست نگیرند، می‌توانند نقشی غیرجانبدارانه در ایجاد هماهنگی و نظم در جامعه بازی کنند. مردم آن همه کشورهای مسلمان که سکیولریزم را بهترین راه ترقی، جلوگیری از تشدید تضادهای دینی، مذهبی، و پیدایش باندهای تروریستی تشخیص دادند، چرا مردم افغانستان باید فریب دشمنان خارجی و داخلی را خورده و از سکیولریزم استقبال نکنند؟ هر زمانی که نیروهای سکیولر عقب نشسته‌اند مخالفان آنها به تکاپو افتاده و جای خالی را پر کرده‌اند. این در پاکستان کم رخ نداده است.[۴۲]

---

۴۱ بـا یـک بررسـی نسـبتا دقیـق می‌تـوان گفت کـه سـکیولریزم در امریکا، برخـی کشـورهای اروپا، هنـد (که به غلـط بزرگ‌تریـن دموکراسـی قلمـداد می‌شـود) نیـز بی‌نقص به حسـاب نمی‌رونـد. اصلا در ایـن دنیـای نابرابر که در هیـچ گوشـه‌ی آن از عدالـت اقتصـادی خبـری نیسـت، صحبـت از دموکراسـی و سـکیولریزم کامـلا مطلـوب، توقعی زاید است.

۴۲ «شکسـت رهبـری سـکیولر و ناتوانـی سیاسـی، بـه احـزاب دینی‌ای که تـا آن زمـان اهمیتی نداشـتند فرصت مسـاعدی فراهـم آورد کـه با شـور و حرارت مـردم را متقاعد سـازند که غرب، روشـنفکران تحصیل‌کـرده در غرب و افـکار غربـی بـرای جوامـع مسـلمان مناسـب نیسـتند. رسـتگاری مسـلمانان در گرو نجـات از غـرب و پیروی از دین و سنن خودشان می‌باشد.

متفکـران مسـلمان بـه شـمول اقبـال لاهـوری معتقـد بودنـد کـه تمـدن غربـی از رمـق افتـاده و بنابرایـن دیگـر چشمداشـت راهنمایـی از آن فایـده‌ای نـدارد. زمـان احیـای اسـلام و اسـتمداد از آن فـرا رسـیده اسـت. احـزاب احیاگـر جهـت نشـان دادن حقانیـت شـان، بـه انتقـاد شـدید از رهبـری سـکیولر برخاسـته، آنـان را فرصت‌طلب، فاسـد، متقلـب، می‌خـواره و متجـاوز نامیـده و توده‌هـا را بـه برانداختـن آنـان ترغیـب می‌کردند.» (داکتـر مبارک علی، «مباحث مورخان» ص ۱۶۵).

مردم ما پشت سکیولریزم امان‌الله استقلال‌طلب ایستادند اما توطئه امپریالیزم انگلیس با اتکا بر خاینان بومی، آن را در نطفه خفه کرد. و بعد دولتی غیروابسته، مردم‌دوست و مترقی به وجود نیامد که راه را ادامه دهد. ولی در افغانستان آینده به رغم تهدیدهای تروریستی، آفتاب سکیولریزم بنابر ضرورت تاریخی مسلما دمیدنیست.

اختراع «دموکراسی اسلامی» داکتر فرید یونس

آقای یونس فرید[۴۳] که هیچگاه نه از جنایت‌ها و خیانت‌های گلبدین، سیاف و سایر دژخیمان جهادی چیزی گفت و نه «کفر» دانستن دموکراسی از سوی اینان را رد کرد چون هم خودش با آنان هم‌قول است و هم شاید داکتر غفور روان فرهادی (سفیر ربانی و مسعود در ملل متحد) او را از این امر باز داشته که خدای نکرده با انتقاد از «رهبران» داخل معصیت نگردد، اینک با «دموکراسی اسلامی» وارد معرکه برادران جهادی و طالبی‌اش شده است.

زمانی نوراحمد اعتمادی از «دموکراسی تاج‌دار» گفت که اتفاقا معنا داشت و درست بود زیرا دموکراسی اهدایی ظاهرشاه نه از مردم بود نه توسط مردم و نه برای مردم بلکه تاجی بود از ذات همایونی تا از خیزش توده‌های به خاک سیاه‌نشسته علیه تسلط خاندانش جلو گرفته باشد.

ولی «دموکراسی اسلامی» فرید یونس بی‌بنیاد و میان‌تهی است: تمام ادیان بالاخص اسلام در

۴۳ در «پیام زن» شماره ۷۱ از وی گفته‌ایم: «داکتر فرید یونس طرفدار پایگاه‌های امریکا در افغانستان، که معتقد است دموکراسی و سکیولاریزم در سرزمین‌های اسلامی کار نمی‌دهد و دموکراسی در افغانستان و عراق مرگ‌آور بود، نمی‌داند یا خود را به نادانی می‌زند که امپریالیزم امریکا نه به خاطر عشق به آزادی و انسانیت که فقط به هدف تامین منافع سیاسی و اقتصادی جهانخوارانه‌اش است که زیر نام دلفریب "دموکراسی و حقوق زن و حقوق بشر"، به کشورها یورش برده و آنها را به نابودی می‌کشاند. بردن "دموکراسی" امریکا تنها در عراق، لیبیا، سوریه و افغانستان نه بلکه در سرزمین‌های غیراسلامی هم "بوسه مرگ" بوده است. مردم ما از سیاره‌ای دیگر نیستند و دموکراسی می‌خواهند، دموکراسی‌ای حاصل بازو و رزم خودشان.»

شخصی‌ترین امور مردم دخالت را روا می‌دانند حال آن که در هیچ‌یک از متون دینی از چیزی شبیه دموکراسی تذکر نرفته است. دموکراسی حاصل پایان بخشیدن امپراتوری واتیکان بر زندگی سیاسی و فعالیت ذهنی مردم بود ورنه نمی‌توانست این چنین سریع گسترش یابد. دموکراسی خواهان مشارکت وسیع و آزادانه‌ی مردم در اداره کشور می‌باشد و با طلوع عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه، همپای پیشرفت بشریت در ساحات گوناگون، به مثابه یک دستاورد جهانی و نه اروپایی، امریکایی یا مسیحی و بودایی تکامل یافت. دموکراسی پیوند ناگسستنی با سکیولریزم و برابری شهروندان داشته حق حاکمیت ملی و کلیت قدرت سیاسی را از آن مردم می‌داند؛ در اسلام این حق و قدرت تعلق به خداوند دارد[۴۴]؛ دموکراسی شک، پرسش و کاوش در هر فکر و عقیده و بیان آزادانه‌ی آن را عامل رشد مادی و معنوی بشر می‌داند اما سزای شک در اسلام مرگ است و...



آقای فاروق وردک، به سگ طالبان شدنت مردم تنها تفی به رویت خواهند انداخت. ولی یادت باشد که از دنیا یک روز هم بماند، میلیون‌ها دالر دزدی از وزارت معارف را به هر نحوی باشد از حلقوم خود و بستگان‌ات کشیدنی اند.

۴۴ آنانی که حاکمیت مردم را به نفع حاکمیت الهی رد می‌کنند در واقع ۱) دولت را در برابر هیچکس و هیچ نیرو مسئول نمی‌شناسند، ۲) خواستار حاکمیت خود می‌باشند و ۳) با یک تیر دو فاخته می‌زنند: مخالفان از سوی روحانیت متهم به بدعت و الحاد می‌شوند و دولت نیز می‌تواند علیه آنان اعلام جرم نماید، یعنی مخالفان را بین دو سنگ قرار می دهند.

به دموکراسی نمی‌توان و نباید صفتی دینی یا جغرافیایی بست و بدینترتیب ارزش جهان‌شمول اش را نفی نمود. رژیم خمینی که گدی‌های «اسلامی» را به بازار آورد استهزای مردم ایران و جهان را برانگیخت. دموکراسی چه کم دارد آقای یونس که نسخه اسلامی خودت آن را پوره کند؟ اگر منظور به رحم آوردن بربرهای طالبی و مقامات جهادی رژیم کرزی و غنی باشد که استبدادشان را دموکراتیک و اسلامی رنگ نمایند تا از آغوش گرم امریکا که به آن خو گرفته‌اند بی‌نصیب نمانند، این حنایی کهنه و رنگ باخته است، آب از سر آن دو کمپ پریده است. اگر بخواهید روسپیانی معین (فاروق وردک‌ها، صدیق چکری‌ها، ستار سعادت‌ها، انتظار خادم‌ها، امیرزی سنگین‌ها، امان غالب‌ها و....) را با شعار عوامفریبانه‌تری مجهز کنید هم سودی نخواهد داشت. این دزدان میلیاردر به قدری مطرود و کراهت‌انگیز اند که اگر در آب زمزم خود را شسته، با اوراق قرآن و پرچم امریکا و «دموکراسی اسلامی» خود را آراسته، و برادران طالب برای آنان دسته‌های گل داده و نعت و ترانه بخوانند، از مجازات سخت مردم رهایی نخواهند داشت.

سکیولریزم جزء لاینفک دموکراسی است. اسلام با دموکراسی نمی‌خواند. از اینرو ابداع «دموکراسی اسلامی» یعنی دموکراسی منهای سکیولریزم می‌شود دموکراسی‌ای دم‌بریده،



روزی که شیپور آگاهی در جان مردم محروم ما بدمد، این دست‌های ملتمس‌شان به سان گرزهایی صورت و کله محققها را خواهد پراند.

شیری بی‌یال‌ودم مثل «دموکراسی» تبهکاران جهادی یا ولایت فقیهی. ادعای دموکراسی باوری روشنفکران جهادی و واواکی و یونس فریدها ادعایی کاذب، ناصادقانه و بالهوسانه است زیرا از فتواهای مشهور مولا و مرجع اینان خمینی است که:

«... به آن هائی که از دموکراسی حرف می‌زنند گوش ندهید. اینها با اسلام مخالف اند. این ملت قیام نکرده اند که مملکت شان دموکراسی باشد. ما قلم‌های مسموم آن‌هایی را که توصیف از ملیت و دموکراسی و این‌ها می‌کنند، می‌شکنیم.»

و در پیام سیزده ماده‌ای نوروز ۱۳۵۹، خطاب به «آنهائی که از دموکراسی حرف می‌زنند» گفته بود:

«...اکثر ضربات مهلکی که به این جامعه خورده است اکثرا [از] همین گروه روشنفکران دانشگاه رفته است...»[۴۵]

اینست راز مغازله و تحالف دیرین و خدشه‌ناپذیر افراد مذکور و کلیه شاعران و نویسندگان سرکاری از واصف و طلبه‌اش تا نجیب بارورها با رژیم ایران. اگر چنین نیست بفرمایند کجا و کی از جنایت‌های خمینی و رژیم‌اش و همبستگی خود با مبارزات مردم ایران بر ضد خمینیزم سخنی گفته‌اند؟

پاپ از جنایات کلیسا و آزار و قتل دانشمندان عذرخواهی کرد. شما جناب فرید یونس عوض پیشکش ماسک «دموکراسی اسلامی» به قصابان جهادی، به آنان یاد بدهید که از جنایات موحش خود عذر خواسته و حاضر به محاکمه و حسابدهی باشند.

و یک سوال: شما که در خیانت تجزیه افغانستان با لطیف پدرام، رزاق مامون و شرکا و دوستان امریکایی خود شریک می‌باشید، دیگر «دموکراسی» چه «اسلامی» چه «صهیونیستی» و چه

۴۵ https://www.k-en.com/video/Egipt%252025-28-1-2011/maghaleh1621.pdf

«ولایت فقیهی» چه دردتان را دوا خواهد کرد؟ آیا آن را به فاشیست‌های پشتون تحفه خواهید داد یا به فاشیست‌های ضدپشتون؟

خلاصه

۱ با استیلای فرهنگ جهادی در کشور، اغلب روشنفکران خود را با فروش به ابلیس زادگان جهادی و دولت‌های پوشالی وقف خدمت به اخوانیزم و خیانت به سکیولریزم کردند. این واقعیتی تلخ است. اما بر روشنفکران آزادیخواه است تا با غلبه بر هر دشواری، علیه آن میراث عفونت‌زای ارتجاع برزمند.

۲ سکیولریزم درمان همه دردها نیست اما دست ملا و مولوی و هر نهاد و فردی را که بخواهد از دین و مذهب در امور سیاسی و قضا و معارف استفاده برد، قطع می‌کند.

۳ با استقرار سکیولریزم، آرزوی گروه‌هایی خاک می‌شود که حزب‌سازی و اپوزیسیون‌سازی و هر فعالیت سیاسی‌شان بر پایه استفاده از دین و مذهب می‌چرخید.

۴ دشمنی طالبان با جدایی دین از دولت آفتابی است ولی رجاله‌های جهادی دشمنی خونی‌شان را با آن زیر نام «جهاد»، «دموکراسی» و «نکتایی» پنهان می‌داشته‌اند.

۵ روشنفکران دنائت‌پیشه‌ای که به خاینان جهادی طالب‌وار «بیعت» کرده‌اند، از موذی‌ترین دشمنان سکیولریزم به شمار می‌روند.

۶ بر هر فرد و جمع وطن‌دوست، مردمی و آزادیخواه است تا ضمن انتقاد و درس‌گیری از خطاهای شاه امان‌الله، مفکوره سکیولریستی و احترام عملی او به حقوق زنان را تکریم، تبیین و ترویج کنند. این منحصرا کار انگلیس نبود که او را توسط ملای لنگ و بچه سقو برانداخت. امپریالیزم امریکا از عین سیاست –وحدت با دشمنان سکیولریزم، ملی‌گرایان و چپ‌ها– بعد از جنگ دوم پیروی کرده و هنوز به این بازی بین مزدوران اسلامی‌اش سرگرم است تا مانع ظهور

نیروی مقتدر سکیولر و استقلال طلب و برآمدن میهن ما از سیاه‌چال عقب‌ماندگی و ذلت گردد.

۷ ادعای روشنفکر مبارز ضد هر گونه استبداد و استثمار بودن، بدون تعهد راسخ به اصل جدایی دین از سیاست، ادعای حقه‌بازانه‌ای بیش نخواهد بود.

۸ در این روزگاری که امریکا و متحدان جانیان جهادی را بیشتر از سابق به تجزیه افغانستان فرا می‌خوانند، پیوند تجزیه‌طلبی و خصومت با سکیولریزم نمایان‌تر از گذشته است. بنا بر این، مبارزه برای سکیولریزم و صیانت یک‌پارچگی افغانستان را باید تواما پیش برد.

۹ در جنگ مقاومت ضدروسی، در خلاء نیرویی قدرتمند انقلابی باندهای جهادی ضدسکیولریزم حاکمیت یافتند و ۲۴ سال با باده‌ی خون و خیانت معنای جدیدی به جنایتکاری بخشیدند. این کابوس نباید دوباره مردم ستم‌دیده‌ی ما را بلرزاند. دیگر نباید هیچ نیرویی ضدطالبان بتواند با اتکا به امپریالیزم و نفی سکیولریزم، خودکامگی دینی و مذهبی جدیدی را راه انداخته و مردم را بدتر از طالبان به زنجیر کشند. ما برآنیم که پیکاری قطعی ضدطالبی بدون طرد هر نشانه‌ای از آقایی اراذل جهادی به پیروزی نخواهد انجامید.

۱۰ بر مدعیان ترقی‌خواهی و ضدفاشیزم دینی است که به موازات آگاه ساختن توده‌ها به قدرت بهمن‌آسای‌شان برای دگرگونی وضع، نگذارند جای بسیج مردم با شعار طبقاتی و سکیولریستی را شعارهای مذهبی و قومی و زبانی ارتجاع جهادی بگیرد[۴۶]. این شیوه ناکام برای «اغفال» دشمن نیز کارایی نداشته است. مولوی حسام‌الدین حسام علیه سکیولریزم گلویش را خراش داد ولی طالبان اعتنایی ننموده برادر و برادرزاده‌اش را سر بریدند. جنبش عظیم روشنایی که رهبری‌ای با بینش طبقاتی و سکیولریستی فارغ از مصلحت‌جویی لااقل در حد داکتر بشردوست تکیه نداشت که بت‌های مزاری‌ها، محقق‌ها و خلیلی‌ها را برای همیشه به چتل‌دانی می‌انداختند،

۴۶ بیلبوردهای عریض و طویل خانم مسعوده جلال با گردنک پت و دست‌های دعاگراش هنوز در خاطره‌ها زنده است.

شکست خورد و اسدالله سعادتی‌ها، عزیز رویش‌ها و داوود ناجی‌های خاین به جنبش را -که از پاکیزگی و صلابت فردی و سیاسی مثلا بشردوست فرسنگ‌ها فاصله دارند- قند چوکی و منزلت دولتی با تگدی از درگاه عبدالله، به بی‌آبرویی جبران‌نشدنی واداشت.

۱۱ شوونیست‌های جری ضدپشتون که مسئله ملی در کشور را صرفا سلطه‌ی قوم پشتون و راه حل را ساده‌انگارانه و خاینانه تجزیه می‌بینند، فی‌الواقع خواستار تساوی اقوام نه بلکه برتری جویی قومی اند. مکررا تاکید می‌داریم که حل مسئله ملی را باید در چهارچوب سلطه‌ی طبقات فئودال-سرمایه‌دار پشتون و غیرپشتون و دست داشتن بر ماشین سرکوب دولتی و در نتیجه ستم مشترک‌شان بر توده‌های اقوام دید. حل مسئله و شکستن فاشیزم عظمت طلبانه‌ی پشتون (یا غیرپشتون) با خرد کردن همان ماشین با نیرویی ملی و مترقی میسر است. بانگ تجزیه از سوی سرجنایت‌سالاران و دلالان روشنفکر تنها برای پنتاگون و دیگر دشمنان افغانستان گوش‌نواز است چون آن را تحقق هدف خود می‌بینند. پیامد تجزیه هرگز چیزی بهتر از تقسیم انگلیسی نیم‌قاره هند به هند و پاکستان نخواهد بود که علاوه بر توسعه و تشدید وخیم تروریزم دینی و جنگ‌های فرقه‌ای، مانع عرض اندام آنها در ردیف ملل پیشرفته شده است. حالا چه رسد به افغانستان که تجزیه سرآغاز انهدام کامل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کلیه پاره‌های فرضی منقسم خواهد بود. علت اساسی برسر راه ملت شدن ما، حاکمیت دولت‌های ضد مردمی و فاسد بوده است و لذا راه حلی ندارد جز استقرار دولتی دموکراتیک سکیولریستی و مدافع اکثریت مردم که هیچ گونه برتری قومی، مذهبی و زبانی را به رسمیت نشناسد.

۱۲ زنان ما با دلاوری اعجاب‌انگیزی خشم و نفرت‌شان را در مقابل طالبان بیان داشتند. لیکن ما زنان این فریادها را باید آغاز کار بدانیم و مطمین باشیم که تا تشکل‌یابی ما متمرکز بر توده‌های محروم زنان، و مستمر، وسیع، سنجیده و در تطابق با شرایط نباشد و بر استقلال سیاسی و سازمانی تشکل‌های خود پافشاری نورزیم، هر نشانی از طیف‌های مختلف خاینان جهادی-تکنوکرات و تجزیه‌طلب و زنان زینت‌المجلسی میلیونر مهره‌های رژیم خاین غنی-عبدالله و استخبارات خارجی (فاطمه گیلانی‌ها، سیما سمرها، فوزیه کوفی‌ها، شکریه بارکزی‌ها، شهرزاد

اکبرها، ناهید فریدها، عادله رازها، حبیبه سرابی‌ها، و...) را افشا و طرد نکنیم، و دموکراسی سکیولر را به مثابه ستون اصلی رهایی از ستم چند لایه در جامعه ملوث مردسالار کنونی تشخیص ندهیم، فریادهای ما آهسته‌آهسته فرو نشسته و به خروش بنیان‌کن طالبان و ولینعمتان پاکستانی و عربی‌شان تعالی نخواهد یافت.

بگذار همراه توده‌ها و قبول هر قربانی علیه ستمگران طالب و غیرطالب بر پا شویم تا مانند دیگر مللِ از بند رسته، تاریخ راستین مردم ما نیز رقم خورد.

غریدن سیاف سردجال بر «راوا»



بعد از مصاحبه سپرغی عضو «راوا» با یک سیافی، او (سپرغی) تذکر زیر را نوشت. قسمتی کوتاه از آن:

«... چاره‌ای نبود و باید ادعاهای مسخره‌ی سیاف را با نام گرفتن از او و برادران جنایتکار جهادیش در برابر عامل پوهنتونی آنان به نام خواجه موسی فریور رد کرد. ولی نمی‌دانستم که رزاق مامون و روسایش در تلویزیون حرف‌های مرا که آماجش مستقیماً سیاف و برادرانش بودند، عهدشکنانه حذف می کنند (مامون گفته بود که سانسوری در کار نخواهد بود.)

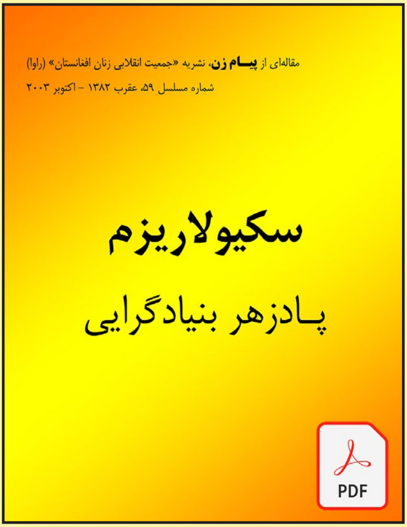
با این حال خوشحالم از این که رزاق مامون به شیوه‌ی رسوایی حرف‌های مرا سانسور کرد که هر شنونده‌ای به آسانی متوجه آن می‌شد. طبعاً تصور نمی‌کردم سانسور آنچنان شدید و مفتضح باشد ورنه زحمت مصاحبه را به خود نمی‌دادم مخصوصاً که دیدم با خود جنایتکار نه بلکه با یکی از ایادیش روبروییم. خواستم آن بود که شخص سرجنایتکار در گفتگو حاضر باشد تا اگر «پیام زن» اخ دل مردم را علیه آدمخواران جهادی در صفحات کاغذ کشیده است، من در صفحه‌ی تلویزیون ترجمان خشم و نفرت بی‌پایان مردم ماتمدار کابل علیه او و برادران بدذاتش باشم. اما رزاق مامون و تلویزیون طلوع دروغ گفتند و نه تنها سیاف را نیاوردند بلکه سخنان مرا هم قیچی کردند تا ارباب شان را از خود راضی نگهدارند... سگ جنگی یک اصطلاح است ورنه آنچه را شما دژخیمان در سال‌های ۷۱ تا ۷۵ بر سر مردم کابل آوردید با هیچ زبانی و با توهین به هیچ درنده‌ای تعریف شده نمی‌تواند. حالا اگر «سگ جنگی» در استخوان شما کار کرده باشد بگذار مردم ما تا زمانی آن را تکرار کنند که تو و ربانی، گلبدین، خلیلی، قانونی، عبداله، فهیم، انوری، چکری، دوستم، محقق، ضیا مسعود، کاظمی و ... طنابی در گردن تان انداخته و آن را به دست مردم بسپارید.»

«پیام زن»، شماره مسلسل ۶۶و۶۷، عقرب ۱۳۸۶ – نوامبر ۲۰۰۷

سکیولاریزم پادزهر بنیادگرایی

از این مطلب «پیام زن» تنها سه پراگراف آورده‌ایم. ولی از آنجایی که متمم نوشته حاضر به حساب می‌رود و دارای نکاتی مفید است، امید خوانندگان عزیز به آن نیز نگاهی بیندازند.

بنیادگرایان و سایر مرتجعان سکیولاریزم را عقیده‌ای «ضد دینی» و «ضد اسلامی» وغیره می‌نامند زیرا آن را توفان مهیبی می‌دانند که اگر وزیدن گرفت در قدم اول ریشه خود آنان را از بیخ برکنده و دکان دین‌فروشی و عوام‌فریبی و روان‌کُشی شان را تخته خواهد کرد. و چون هیچ استدلالی مقنع و گیرایی در رد سکیولاریزم ارائه نمی‌توانند، پس طبق عادت به تحریف و دروغ متوسل شده آن را یکی و ساده «ضد دین» و مدافعانش را «کافر» اعلام می‌نمایند تا به زعم خود عوام را جلب کنند و مخالفان را مرعوب. ولی بنیادگرایان نمی‌دانند که برای همیشه و در همه جا قادر نیستند مسلمان‌فریبی کرده و از حرکت توده‌های مسلمان به سوی پیشرفت و آزادی و صلح جلو گیرند.



هیچ تغییری بنیادی خود بخود و بدون مبارزه در یك جامعه پدید نمی‌آید. وقتی سال‌ها پیش رفع حجاب از زنان شروع شد، ملایان مرتجع همراه ترنم کرکننده این

نغمه که «جامعه اسلامی است» و «هنوز شرایط لازم فرا نرسیده است» شورش کردند. اما غیر از قاطع عمل کردن داوود خان، از آنجایی که اکثریت را نتوانستند فریب دهند، آزادی زنان که ضرورت زمان بود رفته رفته به موج قدرتمندی بدل شد که فاشیست‌های جهادی هم نمی‌توانند طوری که مایل اند در برابرش بایستند.

کفن دور شدن از سر زنان در زمان داوود از بالا صورت گرفت، زیرا حکومتش بوی برده بود که اگر به موقع اقدام نکند، رفع حجاب به جنبشی سرتاسری و بزرگِ آزاد کننده رشد خواهد یافت. زمانی هم آمدنیست که دولتی ارتجاعی از «لزوم» سکیولاریزم حرف بزند لذا چه بهتر که آزادیخواهان میهن ما این بیرق را بلند کنند تا اصالت و ریشه‌اش نیز محفوظ بماند.

«پیام زن»، شماره مسلسل ۵۹، عقرب ۱۳۸۲ - اکتوبر ۲۰۰۳

دونلود کنید:

PDF: https://bit.ly/3AfItLc

http://pz.rawa.org/pz/rawa/42-article/747-59secula.html

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان
1977

www.RAWA.org
rawa@rawa.org
FB.com/RAWA.Afghanistan